

«آزادسازی» خوزستان^۱

● دکتر محمدقلی مجد

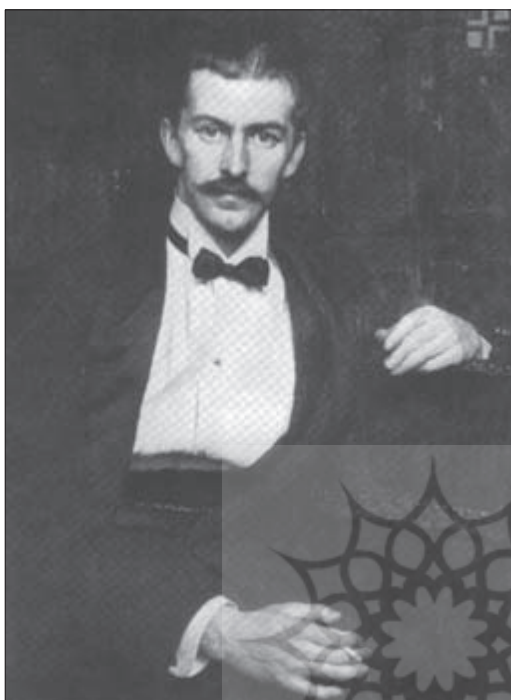
○ ترجمه: رضا مرزانی

اشاره

شیخ خزعل یا آن‌گونه که در برخی از اسناد و مدارک خارجی از او یاد می‌کنند، شیخ محمره، در تاریخ معاصر ایران عموماً به عنوان یک حاکم منطقه‌ای مقتدر که در پهنه خوزستان به تشکیل حکومت اقدام کرده و با استفاده از قشون عشایر منطقه و با اتکاء به حمایت مردم در مقابل رضاخان ایستاده است معروف است. اگر چه فهم عمومی از ماجرای سرکوب شیخ محمره این است که اختلافات او و رضاخان کار را به مقابله دولت مرکزی با او کشاند، با این همه، محمره همیشه جدا از روابط استعماری دولت بریتانیا که به طور مستقیم حکومت رضاخان را زیر نظر داشته و از آن به شکل آشکاری حمایت می‌کرده، فرض و بررسی شده است. دکتر محمدقلی مجد، نویسنده و پژوهشگر ایرانی، در کتاب «از قاجار تا پهلوی» که از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در دست انتشار است، با استناد به اسناد وزارت امور خارجه ایالات متحده، به واکاوی ماجرای شیخ محمره می‌پردازد. وی تصریح می‌کند که شیخ محمره از جدی‌ترین و وفادارترین یاران دولت بریتانیا بوده و به ویژه در روزهای پرمشقت و دشوار جنگ جهانی اول بارها با اتکاء بر نفوذ و اعتبار خود در منطقه و قراردادهای مالی با دولت مرکزی و دولت بریتانیا توانسته است مشکلات بریتانیا را در منطقه رفع کند. مجد در این بخش، ریشه‌های اختلاف شیخ و دولت مرکزی را بازشناسی می‌کند و به تحلیل و بررسی نظرات دولت وقت بریتانیا درباره اصطکاک یا آشتی شیخ و رضاخان می‌پردازد. از دیدگاه نویسنده، شیخ محمره، هم در دوران حکومتش بر خوزستان و هم در دوران مقابله با دولت مرکزی ایران، کاملاً مهره‌ای کاربردی بوده و دولت بریتانیا از اختلاف نمایی او و رضاخان برای پیشبرد اهداف خود سود برده و حتی از وجود او در پاره‌ای اوقات در جهت

فشار بر رضاخان بهره برده است.

در روزهای سخت جنگ جهانی اول، نیروهای بریتانیا از خدمات بسیار ارزشمند شیخ محمره بهره‌مند شدند؛ بویژه در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، که نیروهای بریتانیا به ترتیب در جنوب عراق و جنوب ایران، روزهای آغازین درگیری خود را پشت سر می‌گذاشتند.^۲ با روی کار آمدن رضاخان، بریتانیا به تدریج هواداران قدیمی خود، از جمله شیخ محمره، را رها کرد و آنان را به رحم و انصاف رژیم جدید در تهران واگذار نمود. با ورود مستشاران آمریکایی به ایران، برای حل و فصل مشکلات و اختلافات مالی میان شیخ و دولت، تلاش‌هایی صورت گرفت و سرانجام در پاییز سال ۱۹۲۳، قرار شد که شیخ بدهیهای خود را به دولت ایران پرداخت کند. جزئیات این ماجرا در نامه‌ای که علاء [وزیرمختار ایران در واشنگتن] به دالس^۳ می‌نویسد چنین گزارش شده است: «کلنل مک کرمک^۴ که برای سرکشی به ادارات مالیه به خوزستان رفته بود، در بازگشت از خوزستان، وارد شیراز شده است. وی با شیخ محمره به توافق‌هایی رسیده است. به طور خلاصه توافق مذکور از این قرار است که شیخ قبول کرده است ۵۰۰۰۰۰ تومان به عنوان بدهی معوقه خود به دولت پرداخت کند که ۱۰۰۰۰۰ تومان از این پول به صورت نقد و مابقی آن در بیست قسط به صورت سالانه پرداخت خواهد شد. در آینده نیز شیخ برای مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم خود می‌بایست سالانه مبلغ ۱۵۰۰۰۰ تومان به دولت بپردازد؛ از این مبلغ ۲۰۰۰۰ تومان به منظور پرداخت حقوق شیخ و مخارج فوج بلوچ کسر می‌گردد. هر یک از دو طرف با در نظر گرفتن شش ماه فرصت، می‌توانند قرارداد را فسخ کنند. با اینکه از جزئیات این توافق باخبر نیستم، اما معتقدم که این قرارداد مشخصاً به نفع دولت ایران خواهد بود و در هر حال از افزایش قدرت و ثبات ایران حکایت می‌کند.»^۵ البته علاء اشاره‌ای به این نکرد که سرپرسی لورن^۶، وزیرمختار بریتانیا، «نقش مهمی در برسر عقل آوردن شیخ ایفا کرد.» هنگامی که کلنل مک کرمک عضو هیأت آمریکایی مستشاری مالی برای وضع مالیات بر اموال شیخ، که تحت‌الحمایه دولت انگلیسی هند بود، راهی منطقه شد، «سرپرسی به سرعت خود را به محمره رساند تا شیخ را برای روبه‌رو شدن با این خبر تکان‌دهنده آماده سازد.» علاوه بر این، رضاخان اخیراً در مقابل قتل عام نیروهای خود، غرامت سنگینی از بختیارها [در برابر کشتار نظامیان در منطقه شلیل به سال ۱۳۰۱ ش] گرفت. «بدون شک این ماجرا که نشان از ضعف بختیارها داشت، بر شیخ تأثیر گذاشت؛ و او را متقاعد کرد که بر خواسته‌های دولت مرکزی گردن نهد.»^۷ پس از تمام این دردها، کرنفلد [وزیرمختار آمریکا] در گزارش خود به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳ می‌نویسد که بلافاصله پس از حصول توافق، انگلیسی‌ها دست به کارشکنی و خرابکاری زدند: «شیخ محمره که مدت‌ها در مقابل دولت ایران، منشی خودسرانه داشت، به تازگی مصلحت دیده است که با دولت مرکزی از در صلح و آشتی درآید. چند هفته پیش، دکتر میلسپو، کلنل مک کرمک



سر پرسی لورن وزیرمختار انگلیس

را به همراه دو تن از کارمندان ایرانی وزارت مالیه، راهی محمره کرد تا با انعقاد قراردادی وضعیت مالیات‌های معوقه شیخ و همچنین تکالیف مالیاتی او را در آینده، مشخص سازند. در همین زمان سفارت انگلستان، که مخصوصاً می‌خواست این توافقنامه به نفع شیخ منعقد شود، به آقای پیل^۱، سرکنسول خود در اهواز، دستور داد از نفوذ خود برای تأثیر گذاشتن بر روند حصول توافق بهره جوید. پس از پایان جلسه، کلنل مک کرمک، مواد مورد توافق در قرارداد را اینگونه برای دکتر میلیسپو تلگراف کرد: به منظور پرداخت مالیات‌های معوقه، شیخ پذیرفت ۱۰۰۰۰۰ تومان به صورت نقد پرداخت شود و مابقی به مدت بیست سال، سالیانه ۲۰۰۰۰ تومان، پرداخت گردد. همچنین از این

پس مبلغ ۱۵۰۰۰۰ تومان به عنوان مالیات سالیانه، از شیخ اخذ می‌گردد که البته ۲۰۰۰۰ تومان از این مبلغ، به منظور پرداخت حقوق خود شیخ و تأمین هزینه سربازان تحت فرمان ایشان، کسر می‌گردد. شیخ همچنین این حق را خواهد داشت که مالیات‌های منطقه خود را جمع‌آوری کند. پس از دریافت این تلگرام، دکتر میلیسپو در نامه‌ای به رئیس‌الوزرا، از خدمات کلنل مک کرمک تمجید کرده و وطن‌پرستی شیخ را در پذیرش مواد این قرارداد مورد ستایش قرار داد و در پایان نیز از رئیس‌الوزرا تمجید کرد که حصول توافقی تا این حد به نفع کشور ایران، بدون اعتبار و قدرت رئیس‌الوزرا امکان‌پذیر نبود. پیام‌رسان این نامه موظف شد که آن را شخصاً به دست رئیس‌الوزرا برساند. اما متأسفانه پیام‌رسان نتوانست در روز مقرر رئیس‌الوزرا را در دفتر کار خود بیابد.

روز بعد زمانی که مجدداً به دفتر کار وی مراجعه کرد، رئیس‌الوزرا در جلسه بود و به پیام‌رسان دستور داده شد منتظر بماند. وی یک ساعت و نیم به انتظار نشست تا سر پرسی لورن وزیرمختار بریتانیا به همراه آقای مانیپنی^۲، معاون وی در امور شرق، از جلسه خارج شد. سپس پیام‌رسان نامه را به دست رئیس‌الوزرا داد و وی پس از قرائت، آن را روی زمین انداخته و فریاد زد: «این مرد (اشاره به وزیرمختار

بریتانیا) یک ساعت و نیم اینجا بود و پیش از من از مفاد این نامه خیر داشت.» در میان گفته‌های او این جملات نیز شنیده شد: «من نمی‌توانم به این آمریکایی‌ها اعتماد کنم. نگاه کنید چه می‌کنند. من این قرارداد را نخواهم پذیرفت. آنها حق ندارند در امور ارتش من دخالت کنند.» وی فوراً به دکتر میلیسپو دستور داد که کلنل مک کرمک را در محرمه نگاه دارد تا زمانی که شروط قابل قبول [برای رضاخان] مورد مذاکره و در قرارداد گنجانده شود.^{۱۰}

در تابستان سال ۱۹۲۴، نشانه‌هایی از ناآرامی در جنوب ایران مشاهده شد. لرها به دنبال کشته شدن سران خود در می ۱۹۲۴ (فصل ۷) همچنان سرکشی و نافرمانی می‌کردند. بختیاری‌ها نیز شاکي و ناراضی بودند؛ به خصوص پس از اینکه شرکت نفت انگلیس - ایران، فریشتان داد و کمتر از میزان مقرر به آنها پرداخت کرد. موری در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد که یکی از خبرنگاران آمریکایی که به مدت شش هفته در میان عشایر بختیاری در جنوب زندگی کرده، با دبلیو. سی. فیرلی^{۱۱}، مدیر شرکت نفت انگلیس - ایران در تهران، ملاقات کرد و فیرلی اشتبهاً فکر کرد که این خانم بریتانیایی است. فیرلی به خانم هریسون^{۱۲} چنین گفت: «شرکت نفت انگلیس - ایران علاقه وافری به تحولات عشایر بختیاری دارد، چرا که این عشایر در نزدیکی چاه‌های نفت این شرکت در جنوب ایران زندگی می‌کنند و به همین دلیل است که این شرکت با حمایت و پشتیبانی از ایشان می‌کوشد مانع هضم شدن ایشان در زیر کنترل دولت مرکزی شود.» آقای فیرلی، [در گفتگو با خانم هریسون] آشکارا اقرار کرده بود که شرکت نفت انگلیس و ایران، توانست با دادن قول ۳ درصد درآمدهای شرکت نفت بختیاری سر آنها کلاه بگذارد. این شرکت به همراه شرکت فرست اکسپلوریشن^{۱۳}، دو شرکت فرعی شرکت مادر به حساب می‌آیند. اما بختیاری‌ها به جای ۳ درصدی که بر اساس قرارداد فکر می‌کردند می‌گیرند، تنها درصد اندکی از درآمدهای شرکت را کسب می‌کنند. یکی دیگر از خبرنگاران آمریکایی به نام مریام کوپر^{۱۴} که او نیز مدتی در میان بختیاری‌ها به سر برده بود، به موری خبر داد که کلاهبرداری از بختیاری‌ها و دیگر مسائل، دست به دست هم داده است تا بختیاری‌ها خشمگین شده و احساسات «ضدانگلیسی» آنها به شدت تحریک شود. آنان بر این باورند که انگلیسی‌ها به رضاخان اجازه داده‌اند به جبران قتل عام نیروهایش در سال ۱۹۲۲، و دادن مالیات‌هایشان به گروه مستشاران مالی آمریکایی، غرامت سنگینی را بر عشایر تحمیل کند. در ماه‌های آوریل و ژوئن ۱۹۲۴ که آقای کوپر در مناطق بختیاری‌نشین به سر می‌برد، صحبت از این بود که این دسته از عشایر با همکاری لرها و شیخ محرمه تلاش می‌کردند یک بار دیگر جایگاه خود را به عنوان یک ایل مستقل ایرانی به دست آورند.

در ۱ سپتامبر ۱۹۲۴ بی‌سیم مسکو گزارش داد: «تهران، ۳۱ آگوست. افرادی که به تازگی از اهواز بازمی‌گردند مدعی هستند شیخ خزعل (شیخ محرمه) آشکارا علیه دولت ایران به پا خاسته است. وی

در اهواز حکومت نظامی اعلام کرده و سواره‌نظام عرب و چند هنگ زرهی و توپخانه کاملاً مسلح از او حمایت می‌کنند. در ضمن شیخ، شماری از کارمندان دولتی را که با او اختلاف داشتند تبعید کرده است؛ از جمله مسئول اداره گمرک، رئیس پست‌خانه، یکی از کارمندان وزارت مالیه و... شیخ همچنین به فرمانده ارتش مستقر در محل توصیه کرده که خوزستان را ترک کند. در محافل رسمی و اداری شایع است که شیخ و دولت مرکزی با یکدیگر توافق کرده و به سازش رسیده‌اند. با در نظر گرفتن این واقعیت که دولت ایران اعتبار فرمانی را که در دست شیخ است تأیید می‌کند، شیخ امتیازات نامحدودی را در اختیار خواهد داشت. وی مجاز است املاکی را که در خاک ایران قرار دارد به بیگانگان بفروشد؛ و نیز از بیگانگان چیزهایی بخرد که بر طبق قرارداد ترکمنچای که هنوز معتبر است، ممنوع است.»

روزنامه ایران در ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ گفته‌های رضاخان را در رد این اخبار منتشر می‌سازد: «در تاریخ ۳۱ آگوست بی‌سیم مسکو گزارشی را در مورد اوضاع خوزستان منتشر ساخت که بی‌پایه و اساس بودن آن مرا ملزم ساخت اعلامیه‌ای در رد آن منتشر سازم. هیچ یک از حوادثی که بی‌سیم مسکو گزارش کرده در خوزستان رخ نداده است. علاوه بر این در حال حاضر به هیچ شخصی چنین اختیاری تفویض نشده است که بتواند به کارمندان دولتی بی‌احترامی و به اوامر دولت مرکزی بی‌توجهی کند. همچنین در این گزارش آمده است که سردار اقدس (لقب شیخ محمره) به اجازه دولت، زمین‌هایی را که متعلق به دولت ایران است با بیگانگان معامله و آنها را به ایشان منتقل کرده است؛ باید بگویم که این گفته‌ها نیز صحت نداشتند و به هیچ‌وجه پایه و اساس درستی ندارد. برخلاف این گفته‌ها، دستور اکید صادر شده و فروش چنین مستغلاتی به بیگانگان ممنوع شده است. رضا، رئیس‌الوزرا، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا.»^{۱۵}

«شورش» شیخ محمره

گزارش موری به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴، بسیار غنی و حاوی مطالب بسیار مهمی است: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم رئیس‌الوزرا در میهمانی دیپلماتیکی که امروز برگزار شد، در جمع نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی و در بررسی اوضاع و احوال استان خوزستان رسماً اعلام کرد که شیخ محمره سر به شورش برداشته و اوضاع خوزستان را متشنج ساخته است... رئیس‌الوزرا در ششم سپتامبر به صورت غیرمنتظره تهران را ترک کرد و به بهانه اینکه می‌خواهد شخصاً آرایش نیروهای نظامی را سامان دهد، به خرم‌آباد رفت. گفته می‌شود که این نیروها توانسته‌اند شورش لرها را که از ماه مه آغاز شده بود، سرکوب کنند و تصور می‌شد که در ۹ ژوئن غائله به طور کامل به نفع دولت پایان یافته است. با این حال این نیروها هنوز منطقه را ترک نکرده‌اند.

سردار سپه در واقع به منظور سامان دادن آرایش نظامیان خود به خرم‌آباد سفر کرد؛ اما در عین حال این

طور که پیداست وی امیدوار است در جریان همین سفر بتواند با رؤسای لر مذاکره کرده و با رسیدگی به شکایاتشان، آنها را راضی کند و چنانچه میسر شود از همکاری احتمالی آنان با عشایر شکست خورده



شیخ خزعل

بختیاری، والی پشت کوه و شیخ محمره جلوگیری کند. همچنین مشخص شده است که رئیس الوزرا با والی به گفتگو نشسته است، اما از نتیجه این مذاکرات اخبار ضد و نقیضی در دست است. علاوه بر این کنسول لار فولر^{۱۶} که به تازگی وارد تهران شده است، به من خبر داد که انگلیسی‌ها بسیاری نگران رویکرد تهدیدآمیز سردار سپه هستند، و سرکنسول بریتانیا در شیراز از تهران دستور یافته است که به سرعت خود را به منطقه رسانده و از نیروهایی که هم‌اینک آماده حمله شده‌اند، بخواهد که عملیات خود را به تعویق بیندازند؛ تا با میانجیگری و صلح و صفا ماجرا پایان یابد. شیخ پیشنهاد انگلیسی‌ها را رد کرده و آشکارا در مقابل آن ایستاده، و تصمیم گرفته ابتکار عمل

را خود به دست گیرد و اعلام استقلال کند. در کنفرانس امروز، رئیس الوزرا تلگرام‌هایی را از جیب خود بیرون آورد که شیخ به سفارت‌های مختلف در تهران ارسال کرده بود. رئیس الوزرا گفت که وی از این ماجرا باخبر شده و دستور داده است که جلوی ارسال این تلگرام‌ها گرفته شود تا موضوع را با وزارت خارجه و مجلس مطرح کند؛ اما این تلگرام‌ها ظرف چند روز آینده به مقصد خواهند رسید. برداشت فولر از این اوضاع آشفته این بود که شیخ بدون توجه به زمان سفر سردار سپه، عجولانه تصمیم گرفت و برای حفظ اعتبار و نفوذ خود نزد مردم منطقه، به تکاپو افتاده است. وی شایعات گسترده‌ای را در میان مردم پخش کرد و مدعی شد سردار سپه در غیاب شاه تاج و تخت را غصب کرده است و رویکردی دشمنانه به مذهب دارد. به محض اینکه سردار سپه خرم‌آباد را ترک کرد، شیخ از لجبازی و خودسری خود پشیمان گشت و با ارسال تلگرام‌های صلح‌جویانه، تلاش کرد خرابکاری‌های خود را

رفع و رجوع کند. این برداشت ضعیفی از ماجراست؛ چرا که وی دلایل عقب‌نشینی سردار سپه و این که چرا از انجام حمله پشیمان شده و بدون اینکه غائله را ختم کند، بازگشته است، نادیده گرفته است. البته سرنوشت شیخ و بختیارها به دست انگلیسی‌ها است. زمانی که سردار سپه در جایگاه وزیر جنگ بسیار مورد توجه بریتانیا بود، انگلیسی‌ها به شیخ خزعل و بختیاری‌ها خیانت کردند و آنها را فریب دادند؛ البته نه تا جایی که باعث نابودی کامل آنها بشوند.

مسئله تا زمانی که می‌توانستند سردار سپه را در تهران در اختیار خود داشته باشند دلیلی وجود نداشت که تحت‌الحمایگان خود را تحت فرمان و کنترل رضاخان درآورند. چنانچه سردار سپه دست به لج‌بازی و خیره‌سری می‌زد، انگلیسی‌ها به راحتی می‌توانستند شیخ را علیه وی بشوراند... از سویی دیگر عکس‌العمل انگلیسی‌ها نسبت به «جدایی طلبی» شیخ در خوزستان نشان داد که حمایت بریتانیا از شیخ نیز حد و حدودی دارد.»

بخش پایانی گزارش موری اطلاعات جالبی دربر دارد: «عطف به مراسلات پیشین سفارت، در مورد شورش مخاطره‌آمیز لرها در بهار گذشته، لازم به ذکر است که بسیاری از مردم ایران بر این باور بودند که این شورش پاسخ انگلیسی‌ها به «نافرمانی» سردار سپه بوده است (در اعطای امتیاز نفتی به شرکت سینکالر). در این ناآرامی‌ها نیروهای دولتی در خرم‌آباد محاصره شدند و اوضاع آنچنان آشفته بود که کسی امید به آرام شدن آن نداشت... همچنین شایع شده بود که در آن زمان شمار زیادی از مأموران سیاسی بریتانیای کبیر در آن منطقه متمرکز شده و در لباس مبدل به نفع لرها می‌جنگیدند. با این حال نظر به اینکه سردار سپه پس از قسم خوردن به قرآن و امان دادن به لرها، با فریبکاری در تاریخ ۱۱ مارس (می) پانزده تن از سران ایشان را اعدام کرد، این مورد اتهام آنگونه که مردم ایران علیه بریتانیا مطرح کرده‌اند، قابل دفاع و پذیرش نیست. حقیقت امر این است که شکست لرها به دنبال عملکرد سردار سپه در تابستان گذشته و به دام انداختن و بهتر اینکه بگوییم فریب دادن والی ماکو (اقبال‌السلطنه) و مصادره تمام اموال وی، زنگ خطر را برای شیخ و همچنین بختیاری‌ها به صدا درآورد و آنان را بسیار هوشیار کرد. آنها متوجه شدند که اگر در برابر دشمن مشترک، متحد نشوند، دیر یا زود شکست خواهند خورد. البته در نهایت سرنوشت ایشان به دست بریتانیا است و از آنجا که سردار سپه به این حقیقت پی برده است، تلاش می‌کند به دشمنان گذشته خود نزدیک شود.»^{۱۷}

موری در گزارش خود به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴، در مورد «دلیل واقعی این اوضاع آشفته گزارش می‌کند؛ دلیلی که تاکنون دولت از افشای آن خودداری کرده که این سکوت چندان نشانه خوبی نیست.» اطلاعاتی در این مورد در نوشته‌های کلنل دی. دبلیو. مک کرمک، رئیس هیأت اقتصادی آمریکایی، دیده می‌شود: «معلوم شد که این مشکلات از چهار ماه پیش آغاز شده است. در آن زمان مقامات دولت مرکزی در تهران متوجه شدند که شیخ در حال واگذاری قسمت مشخصی



رضاخان

از املاک سلطنتی به بانک شاهنشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس - ایران است. گفته می‌شود که وی طی فرمانی از جانب مظفرالدین‌شاه این زمین‌ها را مالک شده است و طبق این فرمان قدیمی اختیار واگذاری آنها را دارد. دولت مرکزی به سرعت دست به کار شد تا مانع فروش بیشتر زمین‌ها شود؛ همچنین تلاش کرد زمین‌های فروخته شده را پس گرفته و اعتبار فروش آنها را لغو کند. به این بهانه که فرمان تملیک زمین‌هایی که در همسایگی دریا قرار دارند یک ماه پس از صدور، توسط شخص مظفرالدین‌شاه لغو گردیده است. هنگامی که خبر چنین اقداماتی از جانب مقامات دولت مرکزی به گوش شیخ رسید، فوراً به مخالفت برخاست که بدون شک از جانب انگلیسی‌ها نیز

حمایت می‌شد و این در حالی بود که ایشان نیز می‌کوشیدند زمین‌های مورد بحث را به چنگ آورند. هنگامی که اوضاع به سردار سپه گزارش شد، وی بلافاصله و بدون مشورت با هیچ یک از وزرای خود، به شیخ تلگراف زد و به او گفت که فرمان وی «ملغی» شده است. کلنل مک کرمک با دقت نظر در این قضیه و با توجه به مشکلات بعدی، این سوءرفتار سردار سپه را بسیار تأسفانگیز تفسیر کرد. وی معتقد بود راه حل معقول این است که دولت فرامینی را که مستغلات ساحلی شامل می‌شود بی‌اعتبار اعلام کند، و به موجب آن زمین‌هایی هم که فروخته شده، پس گرفته شود.» در پاسخ به تلگرام رضاخان، کاپیتان اردلی پیل^{۱۸}، سر کنسول بریتانیا در اهواز فوراً عازم تهران شد و از مستشاران مالی آمریکایی درخواست کرد که اعتبار فرمان شیخ را تأیید کنند و «با این کار از بروز شورش در این منطقه جلوگیری به عمل آورند.» کاپیتان پیل هشدار داد که «شاید مجبور شویم از او حمایت کرده و به مخالفت با شما دست بزنیم.» موری ادامه می‌دهد: «از آنجا که انگلیسی‌ها موفق نشدند رضایت مستشاران را جلب کنند، سفارت بریتانیا فشارهای خود را متوجه سردار سپه کرد که او نیز طبق معمول

سر تعظیم فرود آورد و تسلیم شد. رضاخان در اطاعت از دستورهای سفارت بریتانیا، در ۱۱ سپتامبر با ارسال تلگرامی به شیخ تصمیم پیشین خود را لغو و فرامین شیخ را معتبر اعلام کرد. البته کاملاً روشن است که چنین تصمیمی از عهده رئیس‌الوزرا خارج است و ابتدا می‌بایست مصوبه‌ای از سوی مجلس در مورد آن صادر شود؛ در نتیجه تنها پیامد این اقدام، بدتر شدن اوضاع بود.

علی‌رغم این پیروزی ظاهری بریتانیا، این قضیه «مانع» دیگری بر سر راه ایستادگی و مقاومت مستشاران مالی آمریکایی ایجاد کرد. آنها موفق نشدند اختیارات لازم را به عامل اقتصادی خود در خوزستان واگذار کنند تا از این طریق وی بتواند فروش (زمین‌های شیخ) را معتبر اعلام کند. بنابراین مشکل حل نشده باقی ماند. لذا بریتانیا فشارهای خود را متوجه میلسپو کرد اما به نتیجه نرسید: «در همین زمان شیخ، البته به تحریک انگلیسی‌ها، تفنگ و ادوات جنگی را آماده و جنگجویان عرب خود را تجهیز کرد تا در مقابل دولت مرکزی به مقاومت برخیزد.»

شیخ در تلگرامی به احمدشاه از او خواست «به ایران بازگردد تا با همدستی یکدیگر کاری بکنند.» وی همچنین به سفارت‌های کشورهای خارجی تلگراف زد و رضاخان را غاصب خواند و او را به نقض اصول دینی متهم ساخت. تلگرام شیخ در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۴ که به دستور رضاخان توقیف شد از این قرار است: «وی [رضاخان] با نقض حقوق حقه مردم و رفتار ظالمانه خود، به خصوص در چند ماه اخیر، اصول مذهبی مردم ایران و قانون اساسی را زیر پا گذاشته است؛ میلیون را تحت فشار قرار داده؛ از خدمت به مملکت خویش سر باز زده؛ رهبران دینی را تبعید کرده؛ نسبت به قوه مقننه این کشور بی‌حرمتی روا داشته و جان نمایندگان واقعی مردم را در معرض تهدید قرار داده است.»

در نهایت، وی با پیروی از حرص روزافزونی به جمع‌آوری ثروت، به تدریج مردم بینوای ایران را به سوی فقر و ناامیدی بیشتر سوق می‌دهد. با توجه به دلایل مذکور، ما، رهبران این جنبش، که «قیام سعادت» نام گرفته است، سردار سپه را غاصب تاج و تخت دولت ایران؛ و ناقض حقوق حقه مردم و کشور ایران اعلام می‌کنیم؛ و به منظور پایان دادن به خیانت و ظلم و جور این فرد؛ نجات کشور؛ قوت بخشیدن به ملیت مردم ایران؛ آزادی و سعادت‌مندی ایران؛ استقرار مجدد قانون اساسی و حکومت مشروطه و مهیا کردن شرایط برای بازگشت شاهنشاه ایران، که جان همه ما فدای او باد، از هیچ تلاشی برای محقق ساختن این خواسته‌ها فروگذار نمی‌کنیم.»^{۱۹}

کرنفلد در بازگشت به ایالات متحده، با احمدشاه در پاریس ملاقات کرد: «وی در سوم اکتبر در ملاقاتی خصوصی به من خبر داد که طی دو هفته گذشته دو تلگرام یکی از جانب شیخ محمره و دیگری از سوی والی پشت‌کوه، به دست او رسیده است. هر دوی این افراد خواهان برکناری رضاخان «غاصب» و بازگشت شاه هستند.»^{۲۰}

اوضاع سیاسی در سپتامبر ۱۹۲۴

همانطور که ذکر شد، در ششم سپتامبر رضاخان عازم لرستان شد. موری از حادثه‌ای در اراک چنین گزارش می‌کند: «با اینکه این حادثه ممکن است به خودی خود چندان بزرگ نباشد، اما شخصیت مردی را که اکنون سرنوشت مردم ایران را در دست دارد، به خوبی توصیف می‌کند. از آنجا که سردار سپه به صورت غیرمنتظره راهی خرم‌آباد شده بود، فرمانداران هیچ یک از شهرهایی که در مسیر او قرار داشتند، از سفر وی باخبر نبودند. لذا فرمانداران این شهرها و متنفذین شهر برای خوش‌آمدگویی به وی، از شهر خارج نشدند؛ [معمولاً] مردم در استقبال از شاه دست به چنین اقدامی می‌زنند. سردار سپه از این غفلت بسیار ناخشنود گردید و هنگامی که در میان انبوه مردم در بازار راه می‌رفت، فرماندار و اعیان به حضورش رسیدند. مورخ السلطنه، فرماندار اراک، برای ادای سلام به سرعت خود را به سردار سپه رسانید اما با ناسزا و بدگویی سردار سپه مواجه شد. سردار سپه شخصاً فرماندار وحشت‌زده را مورد ضرب و شتم قرار داده و به او دستور داد پست خود را ترک کرده و فوراً به تهران بازگردد. همانطور که انتظار می‌رفت، این حادثه، اثر بسیار بدی به جای گذاشت؛ و احساسات را به شدت علیه سردار سپه تحریک کرد. ایرانی‌ها مردمی هستند که خشونت را در میان خود نمی‌پذیرند و چنانچه از جانب بزرگانشان رفتار خشنی صادر گردد با آن مدارا می‌کنند؛ اما به شرطی که این بزرگان نیز از خطای ایشان درگذرند و بخشودگی پیشه کنند. پس از شکست خوردن جنبش جمهوری خواهی، اعتبار سردار سپه به عنوان فردی درستکار و منزه، که بسیار خدشه‌ناپذیر بود، در هم شکست و فرو ریخت و از آن زمان به بعد عملکرد سردار سپه، روز به روز به نفرت مردم دامن زده است. با اینکه سردار سپه با توسل به حکومت نظامی تلاش کرد اندکی از آن قدرت پیشین خود را بازیابد و حتی سعی کرد از قدرت روحانیت بکاهد، اما بیشتر مردم بر این باورند که وی بسیار دیر از خواب غفلت بیدار شده و اکنون روزهای پایانی عمر [سیاسی] خود را طی می‌کند.»

در مورد فساد و رشوه‌خواری رضاخان، [موری] چنین می‌نویسد: «بسیاری بر این باورند که وی در حوزه اختیارات خود، ظرف مدت یک سال نزدیک به ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار اختلاس کرده است. در هر حال شکی نیست که وی در دو سال گذشته به قیمت ورشکستگی این مملکت ثروت انبوهی را فراهم آورده است. اوضاع مملکت به گونه‌ای است که هیچ‌کس جرأت نمی‌کند او را بازخواست کند و مانع چپاولگری او شود و حتی هیأت مستشاران آمریکایی نیز قادر نیستند اموال او را حسابرسی کنند. با اینکه اختلاس فقط چند هزار تومان در هر سال، مایه بدبختی ایران و ایرانیان است، اما نمی‌توان آن را با بدبختی ناشی از چیره شدن سردار سپه بر قدرت روحانیت مقایسه کرد؛ لیبرال‌های جوان از زمان کودتای سال ۱۹۲۱ سیدضیاء، سردار سپه را منادی آزادی می‌دانستند و از او به عنوان کسی یاد می‌کردند که ایران را از بند روحانیت آزاد کرده و ریشه سلطنت را خشکانده است. اما اکنون او را خائن

به کشور و مسبب این «فاجعه» می‌دانند. خیانت وی سبب شد که مملکت بار دیگر به دوران تاریک تحجر بازگردد که ممکن است نجات یافتن از آن سالها به طول انجامد.»

موری سپس دیدگاه یکی از این «لیبرال‌های جوان» را بیان می‌کند. وی گفتگوی خود را با سرگرد روح‌الله [خان] آجودان مخصوص رضاخان و «یک بهایی صریح‌اللهجه»، چنین توصیف می‌کند: «برای توضیح بیشتر دیدگاه لیبرال‌های جوانی که در بالا به آنها اشاره شد، مطمئن هستیم که این گزارش بسیار مورد توجه وزارت خارجه قرار خواهد گرفت. در ۲۵ سپتامبر، من و سرگرد روح‌الله‌خان، آجودان مخصوص رئیس‌الوزرا، به گفتگو نشستیم. روح‌الله‌خان شخصی است که پس از قتل ایمبری در مراسلات سفارت، بارها به وی اشاره شده است. برای من بسیار جالب بود که سرگرد روح‌الله‌خان در آن موقعیت تمام برنامه‌های آینده خود را برای من تشریح می‌کرد. وی اظهار داشت که بیش از این نمی‌توان از سردار سپه انتظار داشت؛ وی مردی معتاد به افیون و ناامید است و تنها خواسته او این است که مال گزافی جمع و در بانک‌های اروپایی سرمایه‌گذاری کند و زمانی که اوضاع به هم ریخت از کشور خارج شود. سرگرد روح‌الله‌خان از روی سادگی از من خواست که امنیت وی را در زمان اجرای نقشه سردار سپه تضمین کنم؛ چرا که وی معتقد بود در آینده‌ای نزدیک کودتایی به راه می‌افتد و پس از آن، حکومت ترور بر کشور حاکم می‌گردد و در این دوره سردار سپه به همراه روحانیون و اعیان و اشراف همگی از صفحه روزگار محو خواهند شد. در حالی که یک ذهن غربی چنین برنامه‌هایی را بی‌پایه و اساس قلمداد می‌کند، اما به همین آسانی بود که سیدضیاءالدین دست به کودتا زد و با موفقیت آن را به انجام رسانید و اگر نبود دخالت فوری بریتانیا، بسیاری از «اعیان و اشراف» کشور قتل‌عام می‌شدند. به هر حال اطلاعات بالا حاکی از آن است که سردار سپه هیچ نقطه اتکایی ندارد و بر جایگاهی بسیار متزلزل تکیه زده است و بیانگر این است که اوضاع ایران آبستن تغییرات بسیار بزرگی است.»^{۲۱}

گفتگوی بالا از جهاتی بسیار قابل توجه است، چرا که سرگرد روح‌الله‌خان در ماجرای توطئه پولادین در سپتامبر ۱۹۲۶ دست داشت؛ این ماجرا در فصل ۱۱ به تفصیل ذکر شده است. اندکی بعد موری گزارش می‌کند که دولت ایران سه هزار نظامی به لرستان اعزام کرده است و شمار دیگری نیز آماده اعزام هستند. سالارالدوله، یکی از برادران محمدعلی شاه مخلوع، در محمره به شیخ پیوسته تا در مقابل [رضاخان] «غاصب»، بایستد. کاردار سفارت بریتانیا از این موضوع ابراز نگرانی کرده و مطمئن بود که پیوستن سالارالدوله به شیخ، «ممکن است شیخ محمره را علیه دولت مرکزی بشوراند.» موری در این باره می‌افزاید: «آقای اووی^{۲۲} آشکارا اظهار داشت که بریتانیا در موقعیت دشوار کنونی شیخ را از راهنمایی‌ها و حمایت‌های خود بی‌بهره نمی‌گذارد و برای آرام نگاه داشتن او هر کاری که در توان داشته باشد انجام می‌دهد؛ چرا که هرگونه بی‌نظمی در خوزستان



نشسته: سالارالدوله

ممکن است خسارت جبران‌ناپذیری به چاه‌های نفت شرکت نفت انگلیس - ایران وارد کند. باید توجه داشت که این چاه‌ها اهمیت حیاتی برای دولت بریتانیا دارند. وی تأکید کرد که بریتانیا تمام تلاش خود را به کار گرفته که سردار سپه و شیخ رویکرد معقول‌تری در پیش گیرند؛ و در این میان شیخ بارها از موضع خود پایین آمده و با سردار سپه مصالحه کرده است. اما هر بار، سردار سپه دست به حرکتی زده است که سوءظن شیخ را برانگیخته است و منجر به جهت‌گیری منفی وی شده و سردار سپه را به جنگ تهدید کرده است. آقای اووی در ادامه متذکر شد که بریتانیا تنها به شرطی میان سردار سپه و شیخ میانجیگری می‌کند

و آنها را آشتی می‌دهد که دولت ایران وضعیت پیشین شیخ را تأیید و تضمین کند؛ که این به معنی اعتبار بی‌چون و چرا و کامل حقوقی است که به واسطه فرمان مذکور به شیخ تعلق می‌گیرد؛ [منظور فرمانی است که شیخ از مظفرالدین‌شاه در دست داشت. (ویراستار)] انکار همین حق و حقوق بود که این نزاع را به راه انداخت... وی اظهار داشت اقدام ناشایست سردار سپه و صدور فرمان اعدام پانزده تن از سران عشایر لر در ماه می گذشته و به دنبال شکست لرها از نیروهای دولتی، موجب شد که این شیخ سالخورده احساس خطر کرده و تلاش کند تا پیش از آنکه دیر شود، جان خود را نجات دهد.» پس از بازگشت سالارالدوله «به من خبر رسید که بازگشت وی به ایران، نتیجه مشاوره‌های ناصواب مشاور سیاسی رئیس‌الوزرا می‌باشد. فرد مذکور، همان قائم‌مقام‌الملک، روحانی جوانی است که از شارلاتان‌های درجه یک ایرانی به شمار می‌رود. وی تا زمان سقوط روسیه تزاری یکی از ارزشمندترین جاسوسان این کشور قلمداد می‌شد.» این روحانی جوان به رضاخان پیشنهاد کرد که از سالارالدوله دعوت کند که به ایران بازگردد؛ و رئیس‌الوزرا فوراً قبول کرد. سالارالدوله در تلگرامی از بغداد تاریخ ورود خود را به ایران اعلام کرد و اضافه نمود: «خوشحال خواهیم شد که حضرت اشرف را

ملاقات کنیم.» پاسخ رضاخان، سالارالدوله را دلخور کرد؛ [و باعث شد که] وی به محمره رفته و به شیخ بپیوندد. ولیعهد در این مورد به موری چنین می‌گوید: «دشمنان سردار سپه امیدوارند که با ورود این دردسرساز سلطنتی، برای نابودی دشمنی مشترک دست در دست یکدیگر بگذارند.»^{۲۳}

موری در مراسله خود به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴، از شایعات آن روزها چنین گزارش می‌کند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که این روزها شایع شده است سفارت بریتانیا و دولت ایران برای حل مشکلات ناشی از شورش احتمالی شیخ محمره در خوزستان به توافق رسیده‌اند. بنا بر گزارش‌های رسیده، رئیس‌الوزرا پیشنهاد مصالحه‌ای مطرح کرده است که از این قرار است: اول اینکه، بریتانیا مقدمات خروج شیخ محمره را از ایران فراهم کند؛ دوم اینکه، سردار اجل فرزند شیخ، که به نمایندگی از مردم خوزستان وارد مجلس شده است، به عنوان جانشین شیخ انتخاب شده و در تهران اقامت گزیند تا بدین طریق دولت مطمئن شود هیچ‌گونه حرکت تجزیه‌طلبانه و یا اغتشاشی در خوزستان، دولت مرکزی را تهدید نمی‌کند. در مقابل انجام این خدمات از جانب بریتانیا، دولت ایران نیز دعای اقتصادی بریتانیا علیه ایران را پذیرفته و تضمین می‌کند که امتیاز نفت شمال را به شرکت استاندارد اوپل واگذار کند (به صورت اشتراکی با شرکت نفتی انگلیس - ایران)... با اینکه من در حال حاضر در جایگاهی نیستم که صحت این شایعات را تأیید کنم اما باید متذکر شوم که چنین شایعاتی بدون اینکه توجیهی داشته باشد، به ندرت در میان مردم ایران پخش می‌گردد... جدای از صحت و سقم این شایعات، مسلماً طی دو هفته گذشته اوضاع نامساعدی بر محافل اداری دولت ایران حاکم شده و بسیاری معتقدند که ادامه مبارزه ایران علیه استیلای دولت بریتانیا بلا تردید است و عاقلانه این است که دولت ایران هر چه زودتر از این تلاش‌ها دست کشیده و از منافع که حامیان بریتانیا حاصل می‌کنند بهره‌مند شود؛ این کار بهتر از این است که با ادامه مقاومت و لجبازی، دست خالی و بی‌بهره بماند. بر اساس گزارش‌هایی که پیش از این ارائه شد، منظور از این «منافع»، وام ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ تومانی است که دولت انگلیس متعهد به پرداخت آن شده است. البته پرداخت این وام مشروط به توافق دو دولت است و ماهیت آن نیز به نوعی احیای قرارداد انگلیس - ایران در سال ۱۹۱۹ می‌باشد. چنانچه پرداخت این وام قطعی گردد مسلم است اولین دعاوی که علیه آن مطرح می‌گردد پیش‌پرداخت‌هایی است که دولت بریتانیا در زمان جنگ به ایران پرداخت کرده که به علاوه وام‌های دیگر، میزان قابل توجهی از وام مذکور را شامل می‌شود. از آنجا که هیچ رازی در ایران محرمانه باقی نمی‌ماند، مسلماً در آینده نزدیک از این شایعات مرموز نیز پرده برداشته خواهد شد که در نتیجه مراتب امر را به وزارت خارجه گزارش خواهم کرد.»^{۲۴}

اما پس از چندی مشخص شد که این شایعات کاملاً بی‌پایه و اساس بوده است. موری در مراسله خود به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۲۴ می‌نویسد: «بر اساس اطلاعاتی که ارباب کیخسرو در اختیار



ارباب کیخسرو

من گذاشت، بلافاصله پس از اینکه ناآرامی‌ها در خوزستان آغاز گردید و پس از اینکه بر ضد رئیس‌الوزرا اعلامیه‌ای منتشر شد، کاردار سفارت بریتانیا برای حل این مشکلات راه‌حلی به دولت ایران پیشنهاد کرد که اساس آن از قرار زیر است: انگلستان متعهد می‌شود که شیخ را آرام کرده و اوضاع را به حالت عادی بازگرداند به شرطی که دولت ایران نیز متعهد شود بدهی‌های معوقه خود به بریتانیای کبیر را پرداخت کند. این بدهی‌ها در اصل شامل پیش‌پرداخت‌هایی می‌شود که دولت بریتانیا در زمان جنگ به دولت ایران پرداخت کرده است و قرار بود طی توافقنامه انگلیس - ایران تسویه گردد. نکته قابل توجه‌تر این که بریتانیا

خواهان تمدید اعتبار دو امتیاز بسیار مهم بود: امتیاز شرکت نفت انگلیس - ایران در جنوب و امتیاز بانک شاهنشاهی ایران. ارباب کیخسرو اضافه کرد که دولت ایران چنین قراردادی را با چنین شرایطی نپذیرفته و حتی مورد بررسی هم قرار نداده است. بسیار عجیب بود که بلافاصله پس از آغاز اختلافات میان شیخ و دولت مرکزی، بریتانیا چنین پیشنهادی به مقامات دولت ایران ارائه کند؛ حتی این واکنش آنچنان برای ایرانیان عجیب می‌نمود که باعث ایجاد این سوءظن شد که تمام این منازعات به تدبیر انگلیسی‌ها آغاز شده است تا از قبل آن چنین منافع پرثمیری عاید بریتانیا شود.»

بریتانیا تلاش کرد در یک زمان، از هر دو تحت‌الحمایه خود، پشتیبانی کند. موری گزارش کرد که اووی «آشکارا اعلام کرد که مقامات بریتانیا در جنوب اقدامات لازمه را به شیخ گوشزد می‌کردند و این در حالی بود که مقامات سفارت بریتانیا در تهران تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا با پشتیبانی از سردار سپه او را قانع کنند توافقنامه مذکور را بپذیرد و بدین طریق مانع آغاز نزاعی سخت گردند. آقای اووی همچنین در جای جای سخن خود همواره تأکید داشت که لازم است وضعیت پیشین شیخ مورد تأیید و تضمین دولت قرار گیرد که این به معنی تضمین تمام حقوقی است که به واسطه فرمان

سلطنتی متوجه او می‌شود؛ الغای همین فرمان سلطنتی بود که تمام این مشکلات و درگیری‌ها را به وجود آورد. مستشاران اقتصادی آمریکا هنوز اعتبار این فرامین را تأیید ننموده و دستور خاصی در این زمینه صادر نکرده‌اند، لذا اوضاع همچنان وخیم است.^{۲۵} در سوم نوامبر، اووی به موری اطلاع داد که شیخ پیشنهاد مذاکره را رد کرده و تصمیم دارد تا زمان بازگشت سر پرسی لورن منتظر بماند. سر پرسی پس از هشت ماه، به ایران بازگشت. موری همچنین در اواخر اکتبر ۱۹۲۴ بر اساس اخبار هشداردهنده‌ای که به تهران می‌رسد، خبر می‌دهد که امیرمجاهد، پسر صمصام‌السلطنه به همراه چند تن از سران بختیاری و افراد ایشان، به شیخ پیوسته‌اند.

حرکت رضاخان به سوی «جبهه جنگ»

در ۵ نوامبر ۱۹۲۴، رضاخان عازم جنوب شد و روز بعد اعلام کرد که شیخ را در صحنه نبرد ملاقات خواهد کرد. در فرمان نظامی شماره ۲۴۴، که در ۵ نوامبر به امضای رضاخان رسید و در نشریه نظامی مجله پهلوی به چاپ رسید، به ارتش فرمان داده شد که «تمام منابع و قوای خود را به کار گیرد و آخرین سدی (شیخ محمره) را که مانع رشد و توسعه ارتش و در نتیجه مانع عظمت و یکپارچگی مملکت می‌شود، در هم بشکند. به منظور تحقق این امر، اکنون عازم اصفهان شده‌ام.» رضاخان از اصفهان نیز به سمت شیراز حرکت کرد؛ «شیراز مقرر فرماندهی عملیات وی در جنوب است.» روزنامه میهن در ۱۸ نوامبر اعلامیه رضاخان را منتشر می‌کند: «من برای از بین بردن خزعزل راهی میدان نبردمی شوم. یا در جنگ پیروز می‌شوم و او را نابود می‌کنم، یا باید کشته و در خرابه‌های شوش به خاک سپرده شوم.» موری در مورد قدرت‌نمایی رضاخان چنین می‌نویسد: «با این حال کاملاً روشن است که حتی اگر رئیس‌الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست که به خواست انگلیسی‌ها حرکت می‌کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه‌های ایشان بوده است. علی‌رغم گزارش‌هایی که از «پیروزی» نیروهای دولتی بر مزدوران شیخ محمره حکایت می‌کنند و با توجه به دستور نظامی که در بالا ذکر شد، به نظر می‌رسد که اوضاع جنوب چندان روبه‌راه نیست.» به هر حال، همه چیز منتظر ورود سر پرسی لورن بود که در ۱۱ نوامبر وارد بغداد شد و فوراً به سمت محمره حرکت کرد. در آنجا جنو فری هاوارد^{۲۶}، معاون وی در امور شرق، به سر پرسی پیوست. وی به عنوان مترجم شیخ در مذاکرات شرکت داشت. همانطور که پیش از این ذکر شد، اولین باری نبود که سر پرسی برای سر عقل آوردن شیخ نقش مهمی ایفا می‌کرد. در سال ۱۹۲۳، زمانی که کلنل مک کرمک برای اولین بار تلاش کرد بر اموال شیخ مالیات وضع کند، «سر پرسی به سرعت خود را به محمره رساند تا شیخ را برای رویارویی با این

صفحه ۱	سال دوم
۲۹ اسد ۱۳۰۳	شماره مسلسل ۳۴
فلاً هفته يك شماره	۴ نوبه ۱۸ محرم
منتشر میشود	۱۳۴۳
برای شرایط اشتراك	مدیر و مؤسس
و اعلانات به صفحه ۴	اطلاع افتخار نظام
رجوع شود	محل اداره
قیمت يك شماره	مطهرات
ده شاهی	غویادان انکارستان



مجله پهلوی



بنامیت شروع دومین سال انتشار مجله پهلوی مانند سال اول نخستین صفحه به تمثال مبارک بندگان حضرت اشرف اعظم رئیس الوزراء و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای ایران مزین شد

اتفاق مهم و تکان‌دهنده آماده کند.»^{۲۷} اندکی بعد، جنو فری هاوارد فراخوانده می‌شود: «آقای هاوارد بیش از پانزده سال در ایران به سر برده است و کاملاً به زبان فارسی آشناست و مراحل پیچیده و مبهم سیاست ایران را به خوبی درک کرده و در [امور ایران] به استادی ماهر تبدیل شده است؛ این در حالی است که از زمان ورود وی به کشور تا زمان ترک آن در بهار سال جاری، آقای هاوارد تنها به عنوان معاون امور شرق، انجام وظیفه کرده است. به هر حال از زمانی که آقای دلبیو. ام. اسمارت^{۲۸} در بهار سال ۱۹۲۲ منصب معاون امور شرق را بر عهده گرفته است، وی به صورت غیررسمی در این سمت انجام وظیفه کرده است. افرادی چون چرچیل، اسمارت و هاوارد تمام عمر خود را صرف مطالعه مسائل ایران کرده‌اند و به نظر می‌رسد که تنها در این جایگاه است که می‌توانند به نحو احسن به دولت خود خدمت کنند و چنانچه به سوی مردمی اعزام شوند که با زبان و شیوه زندگی ایشان آشنایی ندارند، کار چندانی از پیش نمی‌برند. به هر حال، آقای هاوارد در طول مدت خدمت خود در ایران، شهرتی مثال زدنی در میان مردم ایران و همچنین بیگانگان به دست آورده است؛ وی در اجرای خواسته‌ها و گاهی اوقات سیاست‌های نابجای داویننگ استریت (دولت انگلستان) در این کشور، همواره به اصول اخلاقی پایبند بوده است.»^{۲۹} «فراخوان» هاوارد از ایران بسیار کوتاه بود. وی در سال ۱۹۲۶ دوباره به ایران بازگشت.

شایع شد که لورن مترصد است برای آشتی دو تحت‌الحمایه خود [رضاخان و خزعل] میانجیگری کرده و رضاخان نیز برای مصالحه با شیخ عازم محرمه شده است. این شایعات مجلس را هوشیار کرد و نمایندگان مجلس که در غیاب رضاخان احساس قدرت می‌کردند، در ۱۶ نوامبر جلسه محرمانه‌ای تشکیل دادند. در این جلسه مدرس شدیداً به «دخالت‌های بی‌جای بریتانیا در امور داخلی ایران» اعتراض کرد. هنگامی که رضاخان از برگزاری این جلسه باخبر شد، تلگرافی به ژنرال مرتضی [یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران، ارسال و اعلام کرد که به هیچ‌وجه قصد ندارد با شیخ مصالحه کند و یا به انگلیسی‌ها اجازه دهد که او را تحت تأثیر قرار داده و راهنمایی کنند. این تلگرام به صورت گسترده‌ای در مطبوعات منعکس شد.

دخالت سرپرسی لورن باعث شد که شیخ و رضاخان تا حدودی تن به مصالحه دهند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴، ذکاءالملک فروغی، وزیر خارجه و کفیل ریاست وزرا، متن تلگرام‌هایی را که میان رضاخان و شیخ رد و بدل شده بود، قرائت کرد. شیخ در تلگرام خود تسلیم رضاخان شده و به اشتباهات گذشته خود اعتراف کرد و خواهان بخشش شد. رضاخان نیز چنین پاسخ داد: «آقای سردار اقدس، من تلگرام شما را در شیراز دریافت کردم. من عذرخواهی و ندامت شما را پذیرفته و خواهان تسلیم بی‌قید و شرط شما هستم. رضاخان، رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا.»^{۳۰} موری از این تلگرام‌ها چنین برداشت می‌کند: «این تلگرام‌ها مرا به یاد حوادثی می‌اندازد که یک سال پیش

رخ داد. در آن زمان شیخ متوجه شد که دولت درصدد است بر اموال او مالیات وضع کند؛ لذا دست به فعالیت‌هایی زد که حکایت از شورش داشت. در ۸ اکتبر ۱۹۲۳ این شیخ سالخورده متوجه شد که سفارت بریتانیا از او حمایت نخواهد کرد و او در برابر پیش‌روی نیروهای دولت مرکزی به خوزستان تنها خواهد بود، لذا تلگرام ذیل را به سردار سپه ارسال کرد: «از درگاه خداوند منان خواهانم که مرا در خدمت به شما پیروز گرداند. من بارها و بارها گفته‌ام که جنابعالی را تنها حامی خود می‌دانم و با خوشحالی بسیار و از صمیم قلب در خدمت‌گزاری به شما پابرجا خواهم بود. همچنین منتظر دیدار فرمانده قشون اعزامی و دریافت فرامین حضرت‌تعالی هستم.» موری می‌افزاید: «اگر دولت مرکزی موفق شود املاک شیخ را به چنگ آورد، که این امر فعلاً محل تردید است، مطمئناً پول هنگفتی به جیب خواهد زد؛ چرا که شیخ تنها از فروش خرما، سالیانه ۲۵۰۰۰۰ پوند درآمد دارد.»^{۳۱} اما تقاضای «تسلیم بی قید و شرط»، شیخ را ناراحت کرد. در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۴، رضاخان تلگرام ذیل را از شیراز به رئیس ستاد کل ارتش ارسال کرد: «ستاد کل قشون، تهران؛ همانطور که مطلع هستید اینجانب تهران را به مقصد خوزستان ترک کردم. ورود من به شیراز با دریافت تلگرامی از جانب خزعل که در آن اظهار تمکین و فرمانبرداری کرده بود، مقارن شد. در پاسخ از او خواستم که بدون هیچ‌گونه قید و شرطی تسلیم شود و هدف من این بود که او را به تهران بفرستم و بدون جنگ و خونریزی وارد مرکز خوزستان شوم. از آنجا که خزعل هنوز پاسخی به ابلاغیه من نداده است، بیش از این سفر خود را به تعویق نخواهم انداخت. بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً به سمت محمره خواهم رفت. رضا، رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا.» موری در این باره می‌نویسد: «این تلگرام به گونه‌ای نگاشته شده که گویی ناپلئون آن را هنگام عزیمت به روسیه، ارسال کرده است: "بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً به سمت محمره خواهم رفت." ژنرال امان‌الله میرزا، رئیس ستاد کل قشون، ابلاغیه زیر را منتشر ساخت: «حضرت اشرف، شیخ را تنها در شیراز به حضور خواهند پذیرفت. اگر شیخ خزعل در شیراز به حضور جناب عالی نیامد، باید در میدان جنگ با شما روبه‌رو شود.»^{۳۲}

در نوامبر ۱۹۲۴، سفارت بریتانیا با توجه به دستوری که از لندن دریافت کرد، یادداشتی را به دولت ایران تسلیم نمود که در آن با عملیات احتمالی در خوزستان مخالفت شده بود. موری اوضاع آشفته تهران را اینگونه توصیف می‌کند: «با اینکه اوضاع کنونی مشکوک به نظر می‌رسد و بسیاری بر این باورند که شیخ محمره و سردار سپه هر دو بازیچه دست بریتانیا هستند، اما دلایلی نیز وجود دارد که اثبات می‌کند بریتانیا لشکرکشی سردار سپه به جنوب را تشویق می‌کند تا اگر در آینده استفاده از قوای نظامی برای محافظت از چاه‌های نفتی در خوزستان ضرورت پیدا کرد، توجیه قابل قبولی داشته باشند. بسیاری از مردم ایران یقین دارند تمام این عملیات‌ها در جنوب، آغاز یک فاجعه

بزرگ است و بریتانیای کبیر برای محافظت از داشته‌های خود در چاه‌های نفت شرکت نفت انگلیس - ایران، تمام نیروهای هندی خود را سرازیر دره کارون می‌کند. گفته می‌شود که اگر چنین رویدادی به وقوع بپیوندد، حاکمیت دولت بر بسیاری از استان‌های زرخیز ایران پایان خواهد یافت. به هر حال ممکن است تمام این پیش‌بینی‌های شوم برای ایران تحقق یابد. اما همانطور که در مراسم شماره ۶۶۵ به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴ اشاره کردم، لازم به ذکر می‌دانم که در گذشته عده‌ای در بریتانیا بر این باور بودند که با انتخاب شیخ خزعل به عنوان پادشاه عراق می‌توان امیدوار بود که وی استان پرمهر خوزستان را، که چاه‌های نفت شرکت نفت انگلیس - ایران نیز در آن قرار دارد، به عنوان کابین خود ضمیمه عراق کند.^{۳۳}

موری همچنین متوجه شد که بریتانیا یادداشت دومی تسلیم دولت ایران کرده است و در آن متذکر شده است که طبق قرارداد نوامبر ۱۹۱۴، شیخ تحت‌الحمایه بریتانیا است: «دولت اعلیٰ حضرت پادشاه بریتانیا نمی‌تواند نسبت به اعمال دولت ایران بی‌تفاوت بوده و اشغال املاک شیخ و احتمالاً نابودی وی را بپذیرد.» در ۱ دسامبر ۱۹۲۴، ذکاءالملک اعلامیه‌ای در روزنامه‌ها منتشر ساخت و «وجود چنین یادداشت‌هایی را که برخلاف حق حاکمیت ایران است، انکار کرد.» موری در این باره می‌نویسد: «ذکاء در برابر وضعیتی که مخالفین به وجود آوردند، راه‌حل بسیار ساده‌ای به کار گرفت. وی صرفاً بدون اینکه پاسخی به این یادداشت‌ها بدهد، آنها را به سفارت بریتانیا بازگرداند؛ با این هدف که بتواند وجود چنین یادداشت‌هایی را انکار کند؛ چرا که اگر چنین یادداشت‌هایی پذیرفته شود، منازعات شدیدی در مجلس در خواهد گرفت. این معامله رضایت ایرانیان را به دنبال داشت و به نظر می‌رسد بریتانیا نیز، حداقل در حال حاضر، پرونده حوادث مذکور را بسته تلقی می‌کند.»^{۳۴}

در ۲ دسامبر ۱۹۲۴، بودجه وزارت جنگ تصویب شد. مراحل تصویب بودجه در روزنامه کوشش به تاریخ ۳ دسامبر منتشر شد: «در جلسه فوری که بعد از ظهر روز دوم دسامبر برگزار شد، مجلس با رأی مثبت بودجه وزارت جنگ را برای سال مالی ۱۳۰۳ (۲۲ مارس ۱۹۲۴ تا ۲۱ مارس ۱۹۲۵) تصویب کرد. بر اساس این مصوبه، بودجه تخصیص یافته به وزارت جنگ ۹/۲۰۰/۰۰۰ تومان خواهد بود. نمایندگان جناح اقلیت، از جمله زعیم، حائری‌زاده و مدرس، به شدت با تصویب این بودجه مخالف بودند؛ آنها مدعی بودند که ۹/۲۰۰/۰۰۰ تومان بسیار بیشتر از مصارف واقعی وزارت جنگ خواهد بود. حائری‌زاده معتقد بود از آنجا که شمار واقعی نیروهای نظامی ایران، ۲۰۰۰۰ نفر است، این رقم می‌بایست تا ۶۰۰/۰۰۰ تومان کاهش یابد. مدرس نیز مدعی بود که شمار سربازان ارتش تنها ۱۸۰۰۰ نفر است و تعداد «مارشال»ها در ارتش بسیار فراوان است. سردار معظم خراسانی، وزیر فواید عامه، اعلام کرد که در واقع ۴۲۰۰۰ سرباز در خدمت ارتش هستند که حتی یک نفر از ایشان بی‌نیاز و غنی نیست.» موری با ضمیمه این قطعه از روزنامه، حادثه ذیل را نیز در گزارش خود ذکر می‌کند:

در ۳ دسامبر ۱۹۲۴ دکتر میلسپو به من خبر داد که سردار سپه در «حرکت پیروزمندانه خود به سمت جنوب»، از مأمورین مالی و مقامات گمرکی در اصفهان و بوشهر، ۲۷۰۰۰ تومان وجه نقد تقاضا کرد که فوراً این خواسته اجابت شد و وجه موردنظر به حساب وی واریز شد. مسیو دکرکر، مدیرعامل اداره گمرک، که مدت زیادی در ایران بوده و تجربه فراوانی کسب کرده است. به محض اینکه متوجه شد سردار سپه در نظر دارد از بوشهر دیدن کند، به مأمورین اداره گمرک در این شهر دستور داد تمام عواید گمرکی جمع‌آوری شده را بدون معطلی به تهران منتقل کنند. با این حال دستور دیر به اداره گمرک بوشهر رسید و ۲۰۰۰ تومان از این عواید به دست نیروهای ارتش غصب شد.^{۳۵}

«آزادسازی خوزستان» و عفو شیخ

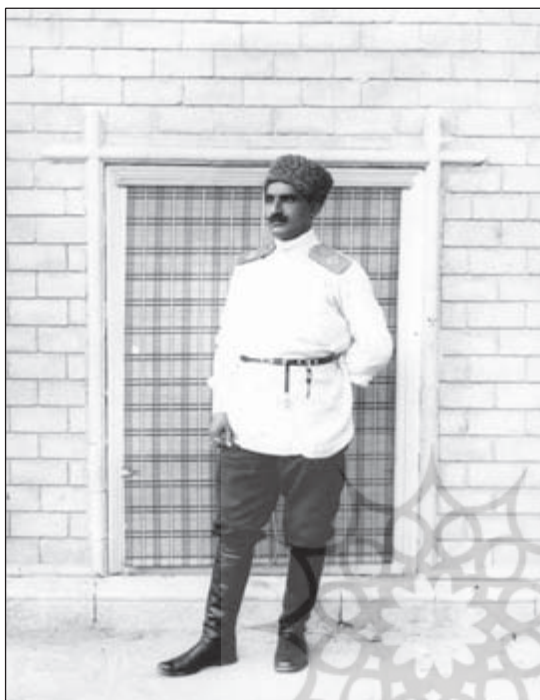
موری در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۴ می‌نویسد: «با اشاره به گزارش‌های اخیر سفارت در مورد عملیات نظامی در خوزستان، مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم. همانطور که در بیشتر تلگرام‌ها مشاهده می‌شود، با رعایت و حفظ آبرو از جانب هر دو طرف، «جنگ» در سرایشی پایان قرار گرفته است و اتفاقی برای مردم ایران رخ نداده است.» موری با مطالعه روزنامه‌های تهران که از پنجم تا دهم دسامبر ۱۹۲۴ منتشر شده‌اند، این روایت را نگاشته است. رضاخان شیخ را تهدید به جنگ کرد و او نیز در پاسخ به این چالش در ۲ دسامبر چنین نوشت: «شما مرا - خدمتگزار جان‌نثار خود را - به هندیجان فراخواندید. بیماری و ناتوانی من اخیراً شدت گرفته، به طوری که مرا از انجام چنین خدمتی محروم گردانیده است... من یکی از پسران خود را خدمت حضرت اشرف می‌فرستم تا هم به عنوان راهنما در خدمت شما باشد و هم از جناب عالی کسب فرمان کند. به امید اینکه در آینده به دیدار حضرت اشرف نائل گردم.» پاسخ رضاخان به این نامه: «تلگرام شما را در لنگیر [از توابع بهبهان] و در قرارگاه ارتش دریافت کردم. از آنجا که در حال عزیمت به ده ملا هستم، همان طور که خود پیشنهاد کردید، به فرزند خود بسپارید که در آنجا به من ملحق شود.» تلگرام رضاخان به ژنرال مرتضی [خان یزدان‌پناه]، فرماندار نظامی تهران، در ۸ دسامبر منتشر شد: «شورشیان پس از تحمل خسارات سنگین، شکست خورده و استحکامات ایشان به تصرف [نیروهای دولتی] درآمد. سپس این نیروها به همراه نیروهای ذخیره وارد رامهرمز شدند. بنابراین اکنون خوزستان از لوث وجود اشرار پاک شده است. چهارشنبه، ۳ دسامبر، وارد ده ملا شدم. این شهر پیش از این قرارگاه نیروهای عرب بود. خزعل به خواست خود، یکی از فرزندان خود را برای راهنمایی، راهی ده ملا کرد. هنگام بازگشت، وی (خزعل) به ملاقات من خواهد آمد. من ظرف یک یا دو روز آینده حرکت خواهم کرد. نیروها به سمت رامهرمز حرکت خواهند کرد.»

موری گزارش می‌کند که سفیرکبیر ترکیه در مورد حوادث خوزستان به صورت نه چندان

خوشایندی اظهار نظر کرد و گفت: «... یاد مراسم ختنه کنان در ترکیه افتادم؛ که هنگام انجام این عمل دردناک، با استفاده از نوازندگان و خوانندگان، حواس بیمار را از عمل منحرف می‌کنند» وی افزود: «حادثه خوزستان نیز به مثابه ختنه کردن ایران بود و اعلام «پیروزی» و جشن‌هایی که در تهران و دیگر مناطق ایران برگزار گردید، در حکم همان دلچک و خواننده و نوازنده بود.» رضاخان طی تلگرامی که در هشتم دسامبر، «آزادی» خوزستان را اعلام می‌کند. در همین تلگرام وی می‌افزاید: «من به میدان نفتون خواهم رفت و چند روز دیگر باز خواهم گشت.» تفسیر موری از این سفر چنین است: «این سفر مطمئناً همه چیز را برای او روشن خواهد کرد. او برای اولین بار متوجه خواهد شد که چرا ماجراجویی در خوزستان، تلاشی بیهوده و عملیاتی غیرممکن است و چرا دولت بریتانیا، چه از حزب کارگر و چه از حزب محافظه کار، هرگز به او اجازه نمی‌دهد زمام امور دره کارون را کاملاً در اختیار بگیرد و بر آن حکمرانی کند و دستیابی نیروی دریایی بریتانیا را به نفت ذیقیمت این منطقه به مخاطره اندازد.»

روزنامه‌های دهم دسامبر تلگرامی را از قول رضاخان منتشر ساختند که از این قرار است: «بیماری خزل به او اجازه نداد که به محرمه برود، لذا به ناصری بازگشت. او و مرتضی قلی‌خان بختیاری برای دیدن من و طلب بخشش، امروز صبح (۶ دسامبر) نزد من آمدند و من نیز ایشان را عفو کردم.» توضیحات موری در این زمینه: «اشاره سربسته او به عفو ایشان و فقدان هرگونه عبارتی در مورد بخشش این دو تن باعث شد که بسیاری در تهران به این نتیجه برسند که پیروزی بر شیخ، در واقع شکست خوردن سردار سپه بود؛ و اربابان انگلیسی سردار سپه به او اجازه ندادند دشمن خود را از میان برده و اموال او را مصادره کند. تسلیم شیخ خزل در واقع فاقد ارزش است و معنایی ندارد؛ چالپوسی در ایران بسیار ارزان تمام می‌شود. این که «وی درخواست بخشش کرد و عفو شد» برخلاف آن چیزی است که چندی پیش به اطلاع من رسید. در ۱۱ دسامبر ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران به من خبر داد که شیخ «تنها برای جان خود امان گرفت» و او باید تمام سلاح‌های خود را تحویل داده و بیشتر اموال او نیز به نفع دولت مصادره خواهد شد. به نظر نمی‌رسد برای تحقق چنین مقاصدی، دولت بریتانیا زحمت سفر به محرمه را بر سر پرسی لورن و آقای جئوفری هاوارد تحمیل کرده باشد.»^{۳۶}

رضاخان پس از بازدیدی که از چاه‌های نفت به عمل آورد، برای زیارت عتبات عالیات به عراق رفت. تلگراف وی در ۱۵ دسامبر از این قرار است: «به منظور تشکر و قدردانی از آرامش و صلحی که شامل حال تمام مردم ایران شده است، به عتبات عالیات (کربلا و نجف) مشرف می‌شوم و یک هفته در آنجا توقف خواهم کرد و خواسته‌ای را که همواره مایه تسلی خاطر من است برآورده خواهم کرد؛ و به زیارت اماکن مقدس خواهم شتافت.» توضیحات موری در این باره: «شکی نیست که بریتانیا در اوضاع کنونی، از بازدید رئیس‌الوزرا، حداکثر بهره‌برداری را خواهد کرد و تلاش می‌کند



رضاخان

از طریق او سیاست‌های خود را در این کشور پیاده سازد... سردار سپه وقتی که تازه به قدرت رسیده بود، با غرور و تفاخر تمام، به خواسته‌های روحانیون بی توجهی می‌کرد؛ اما از زمانی که اعتبار و قدرت او به تدریج رو به ضعف نهاد، روز به روز بیشتر به روحانیون متحجر نزدیک شد تا بدین طریق جایگاه خود را تقویت کند.» اما روحانیون «همواره با سوءظن به رضاخان می‌نگریستند و او را غاصب می‌دانستند.» موری متذکر می‌شود از زمانی که رضاخان در جنبش جمهوری شکست خورد تلاش کرد «با نزدیک شدن به روحانیون مرتجع محبوبیت خود را بازیابد.» وی می‌افزاید: «وی در حرکتی مشابه،

در بهار سال جاری، از مجتهدین بزرگ شهرهای مقدس عراق تمثالی از حضرت علی هدیه گرفت و سعی کرد از آن بهره‌برداری سیاسی کند. پس از این حرکت نه تنها روحانیون مخالف ایرانی به او توهین کردند و تصویر مذکور را تقلبی خواندند، بلکه عناصر لیبرال کشور نیز این حرکت را، مانور سیاسی بی‌ارزشی خوانده و او را تحقیر نمودند.»^{۳۷}

موری این قضیه را چنین ارزیابی می‌کند: «سردار سپه یکی از مضحک‌ترین ناکامی‌های دوره کاری خود را تجربه کرد. وی گول خورد و برای جنگ با شیخ محمره عازم خوزستان شده و اوضاعی آشفته و بسیار مفتضح به بار آورد. وی شیخ را در ناصری ملاقات و او را عفو کرد. سپس پسر او را با درجه سرهنگی به عنوان آجودان شخصی خود پذیرفت؛ و راهی عراق شد و پس از بازدید از بغداد و زیارت عتبات عالیات به تهران بازگشت. وی دست خالی از این سفر بازگشت و تنها صورت حسابی یک میلیونی به همراه خود آورد که احتمالاً مستشاران آمریکایی ملزم به پرداخت آن هستند. اینکه چه اسراری میان سردار سپه و شیخ رد و بدل شد، هنوز فاش نشده است و به نظر می‌رسد در آینده نیز فاش نگردد. اگر شرایط «تسلیم» شیخ شرایطی قابل قبول و سودمند بود، باور نکردنی بود که سردار سپه حرفی

از آن نزد و آنها را منتشر نکند. به هر حال نتیجه تلاش‌ها و مبارزات سردار سپه، رضایتمندی بریتانیا را به دنبال داشت؛ و جای تعجب نیست که اگر انگلیسی‌ها به عنوان پاداش خدماتش به انگلستان، او را برای رسیدن به رأس قدرت در مملکت حمایت کنند، خواه این ریاست، ریاست جمهوری یا پادشاهی یا نیابت سلطنت باشد.^{۳۸}

در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۵ شیخ در تلگرامی به ارتش ایران، پیشنهاد داد که تسلیحات و مهماتی را که از جنگ جهانی اول باقی مانده است، در اختیار ارتش بگذارد. موری می‌نویسد: «حسین علاء به من خبر داد که رئیس‌الوزرا دستور داده است ۱۵۰۰۰ تن از نیروهای نظامی در خوزستان باقی بمانند که البته محمره، محل سکونت شیخ، از این دستور مستثنی شده است. همچنین در شهرهای اطراف نیز فرمانداران نظامی جریان امور را به دست خواهند گرفت. بر اساس گفته‌ی رئیس‌الوزرا، شیخ «عاجزانه، التماس کرد» که اجازه داشته باشد اختیارات پیشین خود را در مناطق مختلف استان، حفظ کند و حتی حاضر است پول گزافی برای این منظور پرداخت کند، اما درخواست او رد شد. «پیروزی‌هایی» که رئیس‌الوزرا از آن دم می‌زد ثمرات بسیار ناچیز و اندکی به همراه داشت. علی‌رغم اینکه اموال هنگفت شیخ نیز می‌بایست تسلیم سردار سپه می‌شد، وی بدون اینکه «پولی» دریافت کند، مجبور شد به تهران بازگردد و تنها ثمره سفر او صورت حساب یک میلیونی بود که به زودی برای تصویب به مجلس ارائه خواهد شد.^{۳۹} موری معتقد است علاوه بر هزینه‌های مالی، این قضیه می‌توانست ایران را از جانب روسها نیز در معرض خطر قرار دهد. سرگرم شدن دولت ایران در جنوب کشور، عرصه را کاملاً برای روس‌ها مهیا می‌کرد و ممکن بود آنها شمال ایران را به جولانگه خود تبدیل کنند.

وی متذکر می‌شود که «بسیاری بر این باورند که روس‌ها به خوبی متوجه شده بودند که تحت‌الحمایگانشان، یعنی ترکمن‌ها، در شرایط فعلی تهدیدی جدی [برای دولت ایران] هستند که می‌توانند به خوبی از آنها استفاده کنند. آنها امیدوار بودند که از طریق سردار [معزز] بجنورد [ی] نمایشی در شمال ایران به راه بیندازند که شباهت بسیاری به نمایش انگلیسی‌ها در جنوب داشته باشد. و چرا که نه؟ در این ماجرا مزایای سیاسی عظیمی نصیب بریتانیا شد؛ و ماجراجویی بدیمن سردار سپه در خوزستان، همسایه جنوبی ایران (انگلستان) را قادر ساخت اراده خود را بر این مملکت دیکته کرده و از این طریق دو طرف منازعه (خزعل و رضاخان) را تا حد یک رعیت جیره‌خوار تنزل دهد. روس‌ها همه اینها را به خوبی می‌دانستند؛ و عجیب بود که دست به اقدام مشابهی نزدند و سعی نکردند سردار سپه را وادار به قدرت‌نمایی در شمال کشور کنند.»^{۴۰}

دستگیری شیخ محمره

همانطور که در فصل بعدی آمده است، رضاخان پس از بازگشت از جنوب تلاش کرد با

برکناری شاه خود را نایب‌السلطنه او قرار دهد. این تلاش نیز، همانند «جنبش جمهوری»، به شکستی مفتضحانه ختم گردید و موقعیت رضاخان را بیش از پیش تضعیف کرد. با این حال در آوریل سال ۱۹۲۵، اندکی از قدرت از دست رفته خود را بازیافت و بار دیگر دست به ارباب مخالفین زد. رضاخان بسیار تلاش کرد شیخ را «داوطلبانه» به تهران آورد اما موفق نشد. در بیست و سوم آوریل ۱۹۲۵ یا نزدیک به این تاریخ، با توسل به دوز و کلک او را از بصره، جایی که به آن گریخته بود، بازگرداندند و پس از دستگیری به اهواز منتقل کردند. وی در ۵ می ۱۹۲۵ راهی تهران شد و به زودی وارد پایتخت گردید. موری تردید ندارد که تنها گذاشتن و خیانت به شیخ بیچاره، بخشی از سیاست جدید بریتانیا بود که در آن یک تحت‌الحمایه دیرین فدای رضاخان می‌شد اما حوادث خوزستان به شدت از اعتبار رضاخان در نزد ایرانیان کاست: «رضاخان پس از این که قول داد یا شیخ و تمام برنامه‌های او را از میان بردارد یا «خود در میدان جنگ کشته شود»، راهی خوزستان شد؛ اما هیچ‌یک از این وعده‌ها عملی نشد و شکی نیست که این خلف وعده از اعتبار او در نزد تمام مردم هوشیار ایران بسیار کاست و این بدگمانی را بیش از پیش تقویت کرد که او خود را به طور جبران‌ناپذیری در دستان بریتانیا، یعنی همان ولی‌نعمتان شیخ، انداخته است. از روزی که رئیس‌الوزرا از خوزستان بازگشته است، این احساس در میان مردم قوت گرفته است و به محض این که مشخص شود او شیخ را «عفو» و او را با تمام املاک و اموال گزافش آزاد کرده است، هیچ‌یک از جشن‌ها و پاکوبی‌ها که به یمن ورود پیروزمندان او برگزار گردید نمی‌تواند شکست او را در این جنگ پيوشاند.» موری در مورد خیانت بریتانیا و دل‌کندن از شیخ محرمه و خدمات ارزشمند و صادقانه او به انگلیسی‌ها در روزهای سخت جنگ جهانی اول، چنین می‌نویسد: «در ۳ می، با سر پرسى لورن در مورد شیخ و حوادث مربوط به او به گفت و گو نشستیم. وی خیلی بی‌پرده در مورد دولت خود و منافع بریتانیا در خوزستان و حمایت از خزع‌الظهار نظر می‌کرد. لورن می‌گفت که در آغاز کارش به عنوان وزیرمختار انگلستان در تهران، وارث انبوه تعهدات ناجوری شده بود که سر پرسى کاکس در طول جنگ [جهانی اول] به شیخ داده بود. همین تعهدات و قول و قرارها موجب شده بود که موضع شیخ در برابر دولت مرکزی بسیار سخت و پیچیده شود.

وی بارها این اوضاع را به مرحوم لرد کرزن، وزیر امور خارجه وقت، گزارش کرده و خواستار لغو این تعهدات شده بود تا وضع و جایگاه شیخ در تهران تحت قاعده‌ای درآید. اما راه به جایی نبرده بود. وی حتی در زمان اعزام قوای دولتی به عربستان و نیز به هنگام اعزام مک کرمک به محرمه برای حل و فصل امور مالی و بدهی‌های مالیاتی شیخ به تدریج از حمایت انگلستان از شیخ کاسته بود. لرد کرزن اندکی پیش از مرگ به این نتیجه رسید که سیاست‌های او در ایران کهنه و پوسیده شده است و می‌بایست تغییری در رفتار سیاسی خود نسبت به این کشور ایجاد کند. «از بین رفتن یکی از

تحت الحمايه‌های قدیمی و «بی تفاوتی» انگلیسی‌ها دلیلی بر این مدعاست که بریتانیا برای حفظ منافع خود در ایران، سیاستهای خود را تغییر داده و دیگر به فرماندهان مزدور محلی [در ایران] نیازی ندارد. به نظر من، سر پرسی کاکس دولت خود را از شرایطی بسیار دشوار در ایران رهایی بخشید و به همین دلیل مستحق هرگونه قدردانی است. با مرگ او یکی از شاخص‌ترین چهره‌های [تأثیرگذار در] تاریخ امروز ایران، از میان رفت. پس از تسلط بریتانیا بر خلیج فارس و جنوب ایران خزعل با انتهاز فرصت، قدرت و ثروت انبوهی به چنگ آورد و به جایگاه استواری دست یافت و تا زمانی که دولت مرکزی ضعیف و ناکارآمد بود، خللی بر این جایگاه وارد نشد... وی نماد بارز سیاست «تفرقه بینداز، حکومت کن» بود، سیاستی که به وسیله خالق خزعل، لرد کرزن، در ایران دنبال می‌شد؛ و همو به گفته سر پرسی «دو نشان، از عالی‌ترین نشان‌های سلطنتی انگلستان را به خزعل اعطا کرد.» وی [شیخ خزعل] در دوران شکوفایی خود، ارتشی کاملاً مسلح و آماده از مزدوران عرب و تعدادی قایق توپ‌دار و مسلح در اختیار داشت؛ جدای از این، خرید و فروش تمام خرماي خوزستان در اختیار وی بود که سالانه ۲۵۰۰۰۰ پوند برای او درآمد داشت. از آنجا که وی به کمک بریتانیا به چنین جایگاهی دست یافت، به نظر من سیاست کنونی و سیاست‌های انگلیسی‌ها در قبال تحت‌الحمايه پیشین خود، دلیل دیگری است بر عظمت نبوغ آنگلساکسونی: سازش. خزعل صادقانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد.

هیچ‌کس به اندازه سر پرسی لورن از این ماجراها خیر ندارد؛ که به نظر من راه را برای دولت بریتانیا باز کرد تا بتواند از زیر همه قول و قرارها و تعهداتش با شیخ بزند. لورن پیشاپیش راه فرار را هم تدارک دیده بود: رضاخان. اینکه وی در تحقق این مورد اخیر موفق بوده است یا خیر، جای سؤال است، اما شکی نیست که توانسته است به خوبی بر دیکتاتور ایران فائق آید و او را تحت کنترل خود درآورد.^{۴۱}

در ۱۰ می ۱۹۲۵، شیخ به تهران رسید و «بدون تعلل خود را خاشعانه تسلیم رضاخان کرد و رضاخان نیز بر خورد دوستانه‌ای با او داشت و به شیخ اجازه داد در خانه سردار محتشم مستقر شود؛ شیخ در تمام مدت اقامت موقت خود در تهران در آنجا ساکن شد.» تفسیر موری از این قضیه چنین است: «با اینکه شیخ زندانی محسوب نمی‌شود، از روزی که وارد تهران شده است، تحت نظارت شدید قرار گرفته است و تا آنجا که بنده اطلاع دارم، تنها کسی که اجازه دیدن او را دارد، سر پرسی لورن، وزیرمختار بریتانیاست. شیخ برای سر پرسی لورن توضیح داد که مراجع دولت ایران شامل حال او شده است.» هنگامی که شیخ و رضاخان با یکدیگر ملاقات کردند «اتفاقی رخ داد که یادآور روزهای گذشته رضاخان و رفتار بی‌رحمانه و ظالمانه او بود.» موری این حادثه را چنین توصیف می‌کند: «خبر رسید یکی از روحانیون بانفوذ به نام شیخ اسدالله خرقانی اخیراً رژیم فعلی را

MOHAMMAD GHOLI MAJD

FROM QAJAR
TO PAHLAVI



IRAN, 1919-1930

تقیح کرده و مدعی شده است «از زمانی که رضاخان قدرت را در ایران به دست گرفته، این مملکت روی آرامش و نظم به خود ندیده است.» از این رو، رئیس‌الوزرا دستور داد فوراً او را دستگیر کنند. بر حسب اتفاق و به احتمال زیاد شاید با یک برنامه از پیش تعیین شده، خرقانی به هنگامی که رضاخان با شیخ شکست خورده محمره گفتگو می‌کرد، کت بسته وارد شد. این صحنه، صحنه‌ای بسیار عالی برای هنرنمایی رضاخان بود و او نیز خود را مهیای بهره‌برداری از چنین فرصتی کرده بود. پس از اینکه چند فحش و ناسزا نثار شیخ اسدالله خرقانی کرد، مشت محکمی به صورت او زد و او را نقش بر زمین کرد و به مأمورین دستور داد که او را به خارج از خانه منتقل کنند. ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران، موظف شد او را تحت پیگرد قرار داده و بدون معطلی او را به هر مجازاتی برساند «حتی اگر مجازات وی مرگ باشد!» چنین رفتاری با کسانی که نارضایتی رضاخان را برانگیزند، چیزی نبود مگر رویدادی برای تحقیر کردن و اهانت نمودن به شیخ سالخورده. موری می‌افزاید: «اقبال السلطنه، خان شورشی [!] ماکو، پس از اینکه اموالش توسط قشون مصادره شد، در زندان به هلاکت رسید؛ شیخ با مدنظر قرار دادن چنین سرنوشتی احتمالاً خود را خوش اقبال و پیروز می‌بیند.»^{۴۲}

روزنامه ایران در ۱۵ می ۱۹۲۵، خبر از نامه‌ای می‌دهد که سردار اجل، پسر شیخ خزعل نگاشته و رئیس مجلس آن را در جلسه ۱۴ می ۱۹۲۵ مجلس قرائت می‌کند. این نامه نیز از «خوش رفتاری» با شیخ محمره حکایت دارد: «حضرت اشرف، رئیس مجلس، کسالتی که عارض شد، مرا از پذیرش عضویت در مجلس، معذور ساخت. بنابراین لطفاً استعفای مرا پذیرفته و به عشیره (بنی طرف خوزستان) خبر دهید که نماینده دیگری برای مجلس انتخاب کنند. ۹ شوال (۳ می ۱۹۲۵)، عبدالحمید. (سردار اجل).»^{۴۳}

در ۸ ژوئن ۱۹۲۵، رضاخان برای دیدار «مردم باوفا و پرشور آذربایجان» تهران را به مقصد این ایالت ترک کرد. موری در این زمینه می‌نویسد: «بر اساس اخبار موثقی که به دست من رسیده است، هدف اصلی رئیس‌الوزرا از این سفر، جلب رضایت روسها بود؛ «عزیمت» رئیس‌الوزرا به جنوب ایران برای سرکوب شیخ محمره و بازگشت او به تهران به دستور مقامات بریتانیا در عراق، نارضایتی روس‌ها را برانگیخته است.»^{۴۴}

ناآرامی و آشوب در جنوب

سر کنسول فولر در گزارشی تحت عنوان «تجمع بیش از حد نیروی نظامی در جنوب ایران» می‌نویسد: «مسیر کاروان‌ها تقریباً از لوٹ راهزنان پاک شده، اما نیروهای نظامی این خلأ را پر کرده و به جای آنان دست به غارت کاروان‌ها می‌زنند. مکاریانی که از اینجا به شیراز سفر می‌کنند، به شدت از این ماجرا شاکی هستند. غالباً سربازها به بهانه «نیاز ارتش» ۱۰ تا ۳۰ قاطر از کاروان این افراد مصادره

می‌کنند، اما نه به این دلیل که واقعاً به آنها نیاز دارند، بلکه به منظور باج گرفتن و معمولاً مبلغی که از این طریق به دست می‌آورند از قیمت قاطرها بیشتر است. مکاربان خواهان توقیف چنین راهزنی‌هایی نیستند، بلکه از این شاکمی هستند که وجه ثابتی از ایشان درخواست نمی‌شود و هر بار مبلغ خاصی مطالبه می‌گردد. این قضایا باعث شده است تنها سیستم ترابری که این منطقه را به مرکز ایران متصل می‌کند، دچار سردرگمی و کاستی گردد. راننده‌ای در یکی از گاراژهای بوشهر حاضر نشد در برابر ۱۲ دلار ماشین خود را در اختیار سربازها قرار دهد، چرا که استطاعت چنین کاری را نداشت. لذا مورد ضرب و شتم ایشان قرار گرفت و روانه زندان گردید. یکی از کارمندان یک شرکت معتبر انگلیسی در این منطقه که در عین حال نماینده شرکت نفت استاندارد اوایل و شرکت اتومبیل‌سازی فورد نیز بود، از طرف مدیر شرکت موظف شد یادداشتی به اداره گمرک تحویل دهد. چون مراجعه او به گمرک مقارن ظهر بود، به او اجازه ندادند؛ و چون کار به اعتراض و مشاجره لفظی کشید، حساسی او را کتک زدند. یکی از نگهبانان ایرانی اداره قرنطینه بریتانیا مورد حمله و تعدی یک افسر نظامی قرار گرفت و هنگامی که تلاش کرد از خود دفاع کند، به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت و روانه زندان گردید. اکنون سربازها مدعی هستند که وی می‌بایست اعدام شود چرا که وی به یک افسر نظامی که یونیفورم به تن داشته حمله کرده است.» شکایت‌ها همچنان ادامه داشت اما کسی اهمیت نمی‌داد و رسیدگی صورت نمی‌گرفت: «در بندرلنگه و روستاهای اطراف در شرایط به شدت وخیم گزارش شده است و هیأتی از وجوه اعیان شهر اکنون به بوشهر آمده‌اند و رسماً به والی شکایت برده‌اند... شکایات به مقامات بالاتر ارجاع داده شده است اما بعید به نظر می‌رسد که افراد توانمند و صدیقی پیدا شوند که بتوانند این نیروهای نظامی را تحت کنترل درآورند. انگلیسی‌ها نگرانند و شک ندارند که دیر یا زود یک اروپایی به ضرب گلوله کشته می‌شود.»^{۵۵} این پیش‌بینی درست از آب درآمد و اندکی بعد یک انگلیسی به ضرب گلوله کشته شد.

در حادثه‌ای که دالس آن را «گوشه‌ای جالب از دیپلماسی بریتانیا» نامیده است، یک انگلیسی در فارس کشته می‌شود: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در تاریخ ۲۹ اکتبر اخباری به تهران رسید. حاکی از اینکه، چند روز پیش از این تاریخ، یکی از اتباع بریتانیا به نام کاکس، که از سکنه شیراز بود و در امور حمل و نقل و اتومبیل‌رانی در جنوب ایران دست داشت، در جاده بوشهر شیراز در روستایی به نام کنار تخته، در ۶۰ مایلی شیراز، به قتل رسیده است. ماجرای این قتل تا اندازه‌ای غیرعادی است و شرح آن در چنین زمان و موقعیتی جالب به نظر می‌رسد؛ اکنون تنها چند ماه از کشته شدن سرگرد ایمبری می‌گذرد و همچنان چشم‌ها به دولت بریتانیا خیره مانده است که در این شرایط چه تدبیری می‌اندیشد. ماجرا از این قرار است که کاکس در ۲۷ اکتبر به همراه یک انگلیسی دیگر از بوشهر به سمت شیراز در حرکت بوده است. پس از عبور از روستای مذکور، که در نهایت در آنجا

نیز کشته شد، ماشین آنها با صخره‌ای برخورد کرده و خسارت سنگینی به آن وارد می‌شود، آنچنان که ایشان مجبور می‌شوند به کمک چند تن از اهالی منطقه ماشین را بلند کنند. وی به روستا بازمی‌گردد و از ژاندارم‌هایی که در آنجا مستقر بودند، درخواست کمک می‌کند. میان شماری از ژاندارم‌ها و کاکس مشاجره‌ای درمی‌گیرد و کاکس مشت محکمی به شکم یکی از آنان می‌کوبد و او را بیهوش می‌کند. همقطاران سرباز مجروح فوراً کاکس را توقیف می‌کنند. وضعیت ژاندارم مجروح رو به وخامت می‌رود و حتی علائم مرگ در او ظاهر می‌شود. ژاندارم‌ها با خونسردی کامل به کاکس می‌گویند که اگر رفیق آنها کشته شود، او نیز کشته خواهد شد. یک ساعت و نیم بعد که فرد مجروح در گذشت، ژاندارم‌ها تهدید خود را عملی ساخته و کاکس را در کمال خونسردی اعدام می‌کنند. هنگامی که این خبر به تهران می‌رسد، سفارت بریتانیا به کنسول خود در شیراز دستور می‌دهد به محل قتل رفته و از جزئیات حادثه باخبر شود. این جزئیات که از طریق نامه ارسال شده، هنوز به تهران نرسیده است.» موری می‌افزاید: «به نظر می‌رسد آقای اسموند اووی، کاردار سفارت بریتانیا تا حدودی از این ماجرا باخبر بود. وی در ۳ نوامبر به من خبر داد که به تازگی ماجرا را به اطلاع دولت خود رسانده است، چرا که تا آن زمان اطلاعات چندانی از حادثه در دست نداشته است. اینکه آیا دولت وی خواهان اعدام قاتلان می‌شود یا خیر، از حوزه اطلاعات و اختیارات او خارج است. وی اذعان داشت کاکس به دلیل قتل که خود مرتکب شد، به دست ایرانی‌ها کشته شده است؛ بنابراین شکایت علیه ایشان چندان هم روشن و بمورد نیست. اوضاع در تهران به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد دولت بریتانیا در حال حاضر قصد ندارد قضیه قتل کاکس را پیگیری کند، زیرا نمی‌خواهد اوضاع سیاسی کنونی را که بسیار به نفع ایشان است خراب کند. سفارت بریتانیا امروز صبح خبر داد که اقداماتی که تاکنون برای دستگیری قاتلین صورت گرفته، به نتیجه نینجامیده است.»^{۴۶} در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴ موری می‌نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که پیش‌بینی من درست از کار درآمد و سفارت بریتانیا مترصد است که این ماجرا را بی‌سر و صدا ختم کند. برخلاف اظهارات رضاخان، سردار سپه و رئیس‌الوزرا، که گفته است قاتلین به سزای عمل خود خواهند رسید، تاکنون هیچ اقدام مؤثری برای دستگیری ایشان صورت نگرفته است و این در حالی است که محل تقریبی ایشان مشخص است. هیچ‌یک از وعده‌هایی که در مورد اعدام قاتلین و دریافت غرامت برای بیوه و فرزندان مقتول داده شده بود، تاکنون عملی نشده است. آقای ادموند مانسون،^{۴۷} مستشار سفارت بریتانیا، در ۳۰ نوامبر به من خبر داد که سفارت در نظر دارد تا زمان عادی شدن اوضاع جنوب ایران، پیگیری قتل کاکس را به تعویق بیندازد.»^{۴۸} با قتل کاکس، اندکی پس از قتل ایمبری، به موری ثابت شد که اظهارات مدرس در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۴ صحت داشته است: «اگر شخص وزیرمختار بریتانیا در یکی از خیابانهای تهران کشته می‌شد، سفارت این کشور وانمود می‌کرد که وی در اثر سکت قلبی از دنیا رفته است و بدین ترتیب از به خطر افتادن روابط دولت خود

با ایران جلوگیری می‌کرد.^{۴۹}

اوضاع همچنان در جنوب وخیم گزارش می‌شد. فولر در ۳۰ مارس ۱۹۲۵ می‌نویسد: «عشایر تنگستانی در نزدیکی بوشهر، که در زمان اشغال انگلیسی‌ها مشکلات فراوانی را به وجود آوردند، یکبار دیگر سر به شورش برداشته‌اند. آنها روستاها و منازل اطراف بوشهر را غارت کرده و روزی نیست که اموال شماری از مردم بومی منطقه را به یغما نبرند. کدخدا یا فرمانده نگهبانان روستایی، موظف شده است از مناطق دور افتاده اطراف بوشهر محافظت کند اما متأسفانه اکنون ده ماه است که حقوقی دریافت نکرده است. وی به سختی افراد خود را نگاه داشته و برای نجات ایشان از گرسنگی مجبور شده است اموال خود را بفروشد. در چنین شرایطی وی نمی‌تواند برای محافظت از روستا اقدامی صورت دهد.»^{۵۰} سرانجام در تابستان سال ۱۹۲۵ رهبر شورشیان تنگستانی دستگیر شد و دولت مرکزی تلاش کرد این عشیره را خلع سلاح کند: «سرنوشت ۲۰ سرباز ایرانی که برای تحقیق به محل اعزام شده بودند بسیار جالب است. هنگام ورود به شهر با چند ریش سفید برخورد کردند که به سربازها گفتند تفنگداری در این روستا وجود ندارد؛ و اگر باور ندارند می‌توانند روستا را جستجو کنند. سربازها وارد روستا شده و هرگز از آن خارج نشدند. شمار دیگری از سربازان ایرانی که در روستاهای دیگری مستقر بودند، چند زن روستایی را مورد اذیت و آزار قرار دادند. روستاییان به فارس زبانها اندکی مهلت داده و از ایشان خواستند که روستا را ترک کنند. عده‌ای تعلق ورزیده و کشته شدند. یک سرباز ایرانی دیگر چند روز پیش کشته شد. شماری از نیروهای نظامی برای تنبیه مردم این روستا از زمین و دریا به این منطقه اعزام شدند.» فولر همچنین می‌افزاید: «دشمنی‌ای که این قبیله با دولت دارد منطقه را برای نیروهای نظامی که برای جستجوی در این روستاها اعزام می‌شوند، ناامن کرده است.» انتظار می‌رفت دولت مرکزی در پاییز حمله گسترده‌ای علیه تنگستانی‌ها به راه بیندازد. در آن تاریخ «۲۰۰۰ تن از نیروهای نظامی ایران، این روستاها را پیاپی مورد حمله قرار خواهند داد و تلاش می‌کنند شورشیان را خلع سلاح کنند.»^{۵۱} پس از «آزادسازی» خوزستان، چند هنگ قشون در این استان مستقر شد: «نیروهایی که به تازگی وارد محمره شده‌اند، کاملاً متفورند. همانگونه که به شیخ مستبد نگاه می‌شد، به آنها نیز نگاه می‌شود؛ اما مردم منطقه اکنون متوجه شده‌اند که حکمرانی خودخواهانه خانواده عرب [شیخ خزعل] بسیار قابل تحمل‌تر از خودسری افسران نظامی است. در اهواز نیز اوضاع به همین منوال است؛ اما از آنجا که نفوذ اعراب در آنجا کمتر است، وخامت اوضاع به اندازه محمره نیست.»^{۵۲} فولر گزارش می‌کند به دنبال تقویت نیروها در این منطقه، اوضاع همچنان پرتنش و وخیم باقی ماند: «بی‌نظمی در محمره ادامه خواهد داشت، چرا که جمعیت غالب این منطقه عرب و از حامیان شیخ هستند و از جانب اعراب عراق نیز حمایت می‌شوند... به دنبال خشکسالی، قحطی سراسر خوزستان و عراق را فرا گرفته است و حامیان شیخ خزعل به راحتی مردم را تحریک می‌کنند؛ شمار زیادی از ملازمین مسلح وی شغل خود را از

دست داده‌اند.» وی حمله‌ای را که در ۲۴ جولای ۱۹۲۵ به محمره صورت می‌گیرد، چنین توصیف می‌کند: «حدود ۳۰۰ مرد مسلح وارد شهر شدند. تنها ۵۰ سرباز ایرانی از این شهر محافظت می‌کردند. ۲۵ نفر برای نگهداری از اداره گمرک، بانک و دیگر مناطق و نیمی دیگر به صورت ذخیره آماده خدمت بودند. سربازان ایرانی با سنگر گرفتن در پشت کیسه‌های شنی مستقر بر روی بام، به خوبی مقاومت کردند و شورشیان عرب موفق نشدند بانک و دیگر اماکن محافظت شده را تسخیر کنند. بنابراین راه به جایی نبرده و پس از غارت بازار، با سر و صدای زیاد شهر را ترک کرده و یا وادار به ترک شهر شدند. بر اساس گزارش محرمانه نماینده بریتانیا در این منطقه، که اجازه دادند من هم آن گزارش را بینم، در اولین شب ۱۳۰ عرب داخل شهر کشته شدند و ۱۰۰ نفر دیگر در جنگ‌های خارج از شهر به قتل رسیدند. صدمه‌ای به هیچ‌یک از سربازان ایرانی وارد نشد اما یک تبعه انگلیسی زخمی و تبعه دیگر کشته شد؛ هر دوی این اتباع هندی بودند. روز بعد، نیروی کمکی از اهواز عازم این منطقه شد و یک دسته از سربازان هنگ «پهلوی» نیز ضمیمه این هنگ شد. بریتانیا نیز نیروهای خود را روانه اهواز کرد و یکی از قایق‌های جنگی خود را در خلیج فارس نیز به خدمت گرفت. اما از آنجا که آرامش منطقه به سرعت برقرار شد، دلیلی برای دخالت وجود نداشت. اوضاع شهر آرام و بیشتر مغازه‌های بازار تعطیل است. همچنان شمار زیادی از اعراب به همراه خانواده‌ها و احشام خود از طریق رودخانه به عراق می‌گریزند. چند روز پیش شورشیان عرب مجدداً دست به اقدام نظامی زدند و گفته می‌شود ۱۰۰ تن از ایشان به هلاکت رسیده‌اند بدون اینکه حتی یک نفر از نیروهای ایرانی زخمی شود. نیروهای ایرانی کاخ شیخ را به تصرف خود درآوردند. زنان بسیار و فرزندان بی‌شمار وی نیز در کاخ دیگر او در بصره زندگی می‌کنند. خود وی نیز به همین کاخ [در بصره] پناه برده بود که مقامات ایرانی با متوسل شدن به دوز و کلک او را به ایران آورده و دستگیر کردند. در این کاخ (در ایران) مقدار زیادی طلا و تفنگ انگلیسی یافت شد، که مقامات ایرانی سعی کردند آن را نشانه‌ای از دخالت بریتانیا در این ماجرا، جلوه دهند. بریتانیا این اظهارات را رد کرد و مدعی شد بریتانیا به جبران خدمات شیخ و بیمارستانی که در اختیار نیروهای انگلیسی گذاشت، چند سال پیش مقداری پول، تفنگ و تعدادی کشتی در اختیار شیخ قرار داده است. فرمانده قشون جنوب به منظور دریافت صندوق‌های طلایی، که از کاخ شیخ محمره بیرون آورده شده است، در نوزدهم ماه جاری بوشهر را ترک کرد.»^{۵۳}

پانوشتها

۱- نویسنده در متن از کلمه Arabistan استفاده کرده است که منظور همان خوزستان می‌باشد.
۲- مجلد، ایران در جنگ جهانی اول، صص ۸۳-۹۷.

3- Dulles.

4- Mc Cormack.

۵- نامه علاء به دالس و ضمیمه، 891.01A/79 مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۴.

6- Sir Percy Lorain.

*- شلیل.

۷- گزارش موری، شم ۷۳۴، 891.00/1314، مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴.

8- Peel.

9- Monypenny.

۱۰- گزارش کرنفلد، شم ۳۱۷، 891.51A/135، مورخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳.

11- W.C. Fairley.

12- Harrison.

13- First Exploration.

14- Merriam Cooper.

۱۵- گزارش موری و ضمیمه، شم ۶۵۰، 891.00/1305، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۴.

16- Fuller.

۱۷- گزارش موری، شم ۶۵۷، 891.00/1303، مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴.

18- Eardley Peel.

۱۹- گزارش موری، شم ۶۶۵، 891.6363/553، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴.

۲۰- گزارش کاخ سفید، شم ۴۴۷۹، 891.001/59، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۲۴.

۲۱- گزارش موری، شم ۶۶۳، 891.00/1306، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴.

22- Ovey.

۲۳- گزارش موری، شم ۶۸۹، 891.00/1309، مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۴.

۲۴- گزارش موری، شم ۷۰۵، 891.51/365، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴.

۲۵- گزارش موری، شم ۷۲۹، 891.00/1312، مورخ ۸ نوامبر ۱۹۲۴.

26- Geoffrey Havard.

۲۷- گزارش موری، شم ۷۳۴، 891.00/1314، مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴.

28- W. M. Smart.

۲۹- گزارش موری، شم ۷۷۰، 891.00/1320، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۴.

۳۰- گزارش موری، شم ۷۴۴، 891.00/1315، مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴.

۳۱- گزارش موری، شم ۷۵۱، 891.00/1317، مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۴.

۳۲- گزارش موری، شم ۷۷۰، 891.00/1320، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۴.

۳۳- گزارش موری، شم ۷۷۱، 891.00/1321، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۲۴.

۳۴- گزارش موری، شم ۷۷۸، 891.00/1322، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۲۴.

۳۵- گزارش موری و ضمیمه، شم ۷۷۶، 891.00/369، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۲۴.

۳۶- گزارش موری، شم ۷۹۵، 891.00/1324، مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۲۴.

۳۷- گزارش موری، شم ۸۱۵، 891.00/1325، مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۲۴.

۳۸- گزارش موری، شم ۸۴۱، 891.00/1327، مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۲۵.

۳۹- گزارش موری، شم ۹۱۴، 891.00/130، مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۲۵.

- ۴۰- گزارش موری، شم ۸۶۸، 891.00/1333، مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۲۵.
- ۴۱- گزارش موری، شم ۱۰۵۱، 891.00/1351، مورخ ۵ می ۱۹۲۵.
- ۴۲- گزارش موری، شم ۱۰۸۸، 891.00/1353، مورخ ۱۵ می ۱۹۲۵.
- ۴۳- گزارش موری و ضمیمه، شم ۱۱۲۱، 891.032/29، مورخ ۳۱ می ۱۹۲۵.
- ۴۴- گزارش موری، شم ۱۱۵۳، 891.00/1395، مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۲۵.
- ۴۵- گزارش فولر، 891.20/50، مورخ ۲۱ می ۱۹۲۴.
- ۴۶- گزارش موری، شم 391.4123-Cox، ۷۲۵، مورخ ۶ نوامبر ۱۹۲۴.

47- Edmond Monson.

- ۴۸- گزارش موری، شم 391.4123-Cox، ۷۷۲، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴.
- ۴۹- گزارش موری، شم 3۸۸، 123Im1/353، مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۴.
- ۵۰- گزارش فولر، شم ۹۱، 891.00/1348، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۵.
- ۵۱- گزارش فولر، شم ۶۰، 891.20/58، مورخ ۲۱ اگوست ۱۹۲۵.
- ۵۲- گزارش فولر، شم ۵۹، 891.20/57، مورخ ۲۲ اگوست ۱۹۲۵.
- ۵۳- گزارش فولر، شم ۶۰، 891.20/58، مورخ ۲۱ اگوست ۱۹۲۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی